

# قبل از شروع



میگویند در شکار آلودار



حسین احمد امیر



قبل از شروع  
میگوئد ارتکا آوارز **Miguel Ortogo Alvarez**  
ترجمه حسین اقدامی  
انتشارات درفک. خیابان انقلاب. شماره ۱۳۳۸  
چاپ اول، ۱۳۵۸  
طرح جلد از مرتضی نبی‌پور

# قبل از شروع

(مأموریت ویژه)

میگوئید ارتقا آلودار

حسین اقدامی

باسپاس از دوست هنرمندم ، مرتضی نبی پور ، که  
عطر تازه گل‌های رنج خلقش را خوب می‌شناسد .

ح . ۱۰

من بخشیدم آنچه را  
که میخواستم و میبایست ،  
تا دیگران زنده بمانند .  
و قتیکه گلوله‌ها  
قلبم را از طپش انداخت  
و خون  
بر گلوله‌ها جاری شد  
در نیافتم که آیا خون بود ،  
یا شعله‌ای سرخ ؟  
یا مرگی ساده  
که به زندگی می‌نشست .  
یکسانند :

رویا‌های ما !

مرگ من !

زندگی تو !

یک شعله !

همه یکسانند !

«لنگستون هیوز»

## «خلاصه آخرین گزارش از صورت وضعیت پرسنلی»

|              |                                                         |
|--------------|---------------------------------------------------------|
| ۱- اسم :     | پی پرو <sup>۱</sup> .                                   |
| اسم پدر :    | خورخه <sup>۲</sup> .                                    |
| شهرت :       | دiaz <sup>۳</sup> .                                     |
| درجه نظامی:  | استوار یکم .                                            |
| پست نظامی:   | درجه دار ارشد واحد تفنگداران گارد زرهی .                |
| محل خدمت:    | پایگاه زرهی شمالشرق .                                   |
| تاریخ تولد : | ۱۱ اکتبر ۱۹۲۰ . (۵۲ ساله)                               |
| محل تولد :   | شهر وینورما <sup>۴</sup> - ایالت کامتلون <sup>۵</sup> . |
| آغاز خدمت :  | ۱۵ ژانویه ۱۹۴۶ . (۲۶ سال پیوسته)                        |
| وضعیت تاهل : | متاهل . زمرده . دارای يك پسر .                          |
| کیفیت خدمت:  | مثبت .                                                  |

|              |                                                        |
|--------------|--------------------------------------------------------|
| ۲- اسم :     | رودریگو <sup>۱</sup> .                                 |
| اسم پدر :    | گومز <sup>۲</sup> .                                    |
| شهرت :       | واله را <sup>۳</sup> .                                 |
| درجہ نظامی : | استوار یکم .                                           |
| پست نظامی :  | سرپاسدار واحد گشتی گارد پیاده .                        |
| محل خدمت :   | پایگاه رزمی شمال شرق .                                 |
| تاریخ تولد : | ۵ ژوئن ۱۹۲۸ . (۴۴ ساله)                                |
| محل تولد :   | شهر پیرالتا <sup>۴</sup> - ایالت ناوارا <sup>۵</sup> . |
| آغاز خدمت :  | ۱۵ ژانویه ۱۹۵۲ . (۲۰ سال پیوسته)                       |
| وضعیت تاهل : | دارای زن و دو دختر .                                   |
| کیفیت خدمت : | مثبت .                                                 |

مکان : شهر روزاز<sup>۶</sup> - ایالت گئرونا<sup>۷</sup> .

زمان : اواخر تابستان ۱۹۷۲ .

- |            |            |           |
|------------|------------|-----------|
| 1. Rodrigo | 2. Gomez   | 3. Valera |
| 4. Peralta | 5. Navarra | 6. Rosas  |
| 7. Gerona  |            |           |

پردهٔ اول

---

## صحنه

---

- داخل يك رستوران درجه دو .  
رودريگو و پي پرو پشت يك ميز نشسته اند . روي ميز  
تعدادی بطری خالی آبجو و چشم میخورد .  
هر دو ، نیمه مست اند .
- پي پرو      به چي زل زدی ، رودی ؟ يالله پسر ! آبجویت را  
بیانداز بالا .
- رودريگو      گمانم ديگر بس باشد .
- پي پرو      دست بردار ! گمانم بس باشد ديگر چه صيغه ايست ؟  
ياالله ، يالله ، امشب مهمان منی .
- رودريگو      باور کن پي پرو ، آنقدر خوردم كه ديگر دارد از گوش  
و دماغم ميزند بيرون . ديگر نمیتوانم بخورم .
- پي پرو      بگذار يك چيزی برايت تعريف كنم . ناپلئون ميگفت  
كه لغت غير ممكن ، يك لغت فرانسوي نيست .  
منهم ميگويم جمله ديگر نمیتوانم آبجو بخورم ، يك  
جمله اسپانيائی نيست . دروغ ميگويم ؟ من خودم

هر وقت که پای آبجو می‌نشینم ، آنقدر میخورم تا اینکه احساس کنم تبدیل شده ام به يك بشكهٔ پلمپ شدهٔ آبجو . میدانی چرا اینکار را میکنم ؟ برای اینکه معتقدم هیچکسی بیشتر از بشكه‌ها نمیتواند قدر و قیمت آبجو را بشناسد . دروغ می‌گوییم ، ها ؟

رودریگو

چه میگوئی پی‌یر ؟

می‌گوییم که امشب هرچقدر که پای این میز بخوری از کیسهٔ همکارت است . پس سنگ تمام بگذار .

پی‌یر و

نه پی‌یر ، ممنونم . حواسم مغشوش است ، نمیدانم از آبجوست یا از ....

رودریگو

از چیز دیگری است . من بهات قول میدهم . آبجو هیچ بلائی سر آدم نمیاورد . تا بحال دیدی که آبجو سر کسی بلا آورده باشد ؟ ها ؟ تا حالا دیدی ؟ بنظرم دیده باشم .

پی‌یر و

رودریگو

حتماً اشتباه دیدی ، از من بشنو . تنها بلائی که آبجو میتواند سر آدم بیاورد اینست که عمرش را زیاد کند . اینهم که بلای بدی نیست ، مگر نه ؟ (می‌خندد) بلای بدی است رودریگو ؟

پی‌یر و

(الیوانش بازی بازی میکند) نه ، بلای بدی نیست .

رودریگو

( خندان ) فی الواقع بلای خوشگلی هم هست . پس بیا بگذاریم این بلا سرمان بیاید ، چطور است ؟ ( لیوان خودش را پر میکند ) بهجنب پسر ! يك لیوان از من عقبی . آنوقت عمر من از مال تو درازتر میشود ! ( خندهٔ شدید . لیوانش را برمیدارد ) باز که معطلی . هی

پی‌یر و

ببین ، بدترین بلائی که میشود سر يك بطر آبجوی  
تگری آورد اینست که آدم آنرا بریزد توی لیوان و  
موقع خوردنش آنقدر فس و فس کند تا که کاملاً از  
دهن بیفتد .

رودریگو

باشد پی‌رو ، بعداً میخورم . تو مشغول باش .  
هی رودی ، مگر ما دو تا نیامدیم اینجا که باهمدیگر  
می‌بزنیم و خوش باشیم ، ها پسر ؟

پی‌رو

رودریگو

چرا پی‌رو ، آمدیم . اما تا کی ؟  
تا هر وقت که دلمان بخواهد . کسی جلویمان را  
میگیرد ؟ گوش کن ، من خوش ندارم موقعی که مشغول  
می‌زدن هستم ، همپاله ام مشغول فکر کردن باشد .  
میفهمی که ؟

پی‌رو

رودریگو

آره ، میفهمم . اما دیگر باید بروم .  
بروی ؟ کجا بروی ؟ آقا را باش ، میخواهد برود !  
بروی که چکار کنی ؟

پی‌رو

رودریگو

معذرت میخواهم پی‌رو ، دست خودم نیست ،  
ناراحتم .

پی‌رو

رودریگو

از چی ناراحتی ، از دست آبجو ؟  
البته که نه ، این چه حرفی است میزنی ؟ چرا باید  
از دست آبجو ناراحت باشم ؟

پی‌رو

منهم همین را میگویم ، دلیلی ندارد . تازه ، پولش  
را هم که تو نمیدهی ، من می‌سلفم . پس بجای اینکه  
ناراحت باشی ، بساید خیلی هم خوشوقت شده  
باشی، ها ؟

رودریگو درست است پی‌یر، ازت ممنونم که مهمانم کردی. اما  
 ناراحتی من از بابت چیز دیگری است. دخترم...  
 پی‌یر چی؟  
 رودریگو دخترم.  
 پی‌یر کلودیا؟ چی شده؟ خاطر خواه همکلاسیش شده؟  
 اینکه ناراحتی ندارد. امل نباش پسر!  
 رودریگو نه پی‌یر، کلود نه، سوفی<sup>۲</sup>  
 پی‌یر سوفیا دیگر چه‌اش شده؟ مریض است؟  
 رودریگو بدجوری.  
 پی‌یر چه‌اش است؟  
 رودریگو چه بگویم؟ تب، لرز، سردرد. بیخوابی، اورا  
 کلافه کرده واهم، مارا.  
 پی‌یر سرما خورده؟  
 رودریگو کاش سرما خوردگی بود.  
 پی‌یر حتماً سرما خورده. این عوارضی که گفتی، همه‌اش  
 علامت سرما خوردگی است.  
 رودریگو منم اولش همین فکر را میکردم. اما سرما خوردگی  
 نیست.  
 پی‌یر چرا، چرا، ازمن بشنو پسر. حتماً سرما خورده.  
 این خصیلت «روزاز»<sup>۳</sup> است. تو دیگر باید اینرا  
 فهمیده باشی. فی الواقع توی این شهر فقط از روی  
 همین چیزهاست که میشود فهمید پائیز شده. آفتاب،

1- Clauqia 2- Sophia

۳- شهری در ایالت گئرو نا Gerona واقع در شمال شرقی اسپانیا،

در کرانه مدیترانه م.

داغ . خلیج<sup>۱</sup> ، روبراه . درختها ، سبز . بیرون از خانه ها ، همه لخت و پتی راه میروند اما آنور قضیه چیست ؟ هیچی ! توی هر خانه یک نفر زکامی افتاده . به این میگویند پائیز روزاز ، نه ؟ چیزی نیست رودی . تا حالا دیدی کسی از زکامهای روزاز مرده باشد ؟ ها ، تا حالا دیدی ؟

رودریگو      سرما خوردگی نیست پیرو ، گفتم که . بردمش پیش دکتر ، گفت سرما خوردگی نیست .

پیرو      کدام دکتر ؟ شرط می بستم اهل این شهر نباشد . اگر اینجا بود با یک نظر میتوانست زکام فصلی اینجا را تشخیص بدهد .

رودریگو      ولی زکام نیست پیرو ، خودش این را گفت .  
پیرو      دکتره گفت ؟ عجیب است . اودیگر چه جور دکتر است ؟ لابد باز رفتی پیش دکتر «له رو»<sup>۲</sup> ی<sup>۳</sup> خل و چل ؟ همه مردم میدانند که نباید پیش او بروند رودی آن یارو یک بیطار تمام عیار است . فقط بدرد سگک<sup>۴</sup> - توله های ریغو میخورد .

رودریگو      او که یکسالی میشود از این شهر رفته ، حواسش کجاست ؟

پیرو      باید میبردیش پیش دکتر «هامپتون»<sup>۳</sup> ، همان آمریکائیه .

۱- اشاره به خلیج روزاز Golf of Rosas واقع در منصل خلیج

لیون ( Lion ) فرانسه و دریای مدیترانه . م

2- Lerroux    3- Hampton

- رودریگو      هامپتون دندانپزشك؟ بیماری سوفی چه ربطی به او دارد؟
- پیرو      دندانپزشك باشد، چه عیب دارد؟ عوضش از بهترین دکترهای متخصص اینجا هم واردتر است.
- رودریگو      بردمش پیش دکتر «وی یه گاس»<sup>۱</sup>. همین امروز صبح.
- پیرو      ها! جناب سرهنگگ وی یه گاس، قصاب بیمارستان خودمان. باز خوبست. همینقدر که نظامی است میتوانم به نظرش اعتماد کنم. خوب چی گفت؟ او هم معتقد بود که سرما خوردگی نیست؟
- رودریگو      او فقط گفت که نمیداند چه بگوید.
- پیرو      فکر میکنم این بدترین نسخه ایست که تا امروز برای کسی نوشته است. مگر نه رودی؟ فکرش را بکن. يك دکتر به آدم بگوید که نمیداند چه باید بگوید. واقعاً مسخره است. خوب، اگر او نمیدانست چه باید بگوید، تو میخواستی به اش بگوئی که چه باید بگوید.
- رودریگو      من بگویم؟
- پیرو      پس چی! من اگر جای تو بودم، برمیگشتم و میگفتم معلومست که چه باید بگوئید جناب سرهنگگ دکتر وی یه گاس. شما باید بگوئید که این طفلکی سوفیای ما چه مرضی دارد.
- رودریگو      نه پیرو، موضوع سر این است که نتوانست مرض سوفی را تشخیص بدهد.

- پی‌یرو واقعا نتوانست ؟ از يك پزشك نظامی بعید است . حالا  
خیال داری چكارش کنی ؟
- رودریگو می‌برمش مادرید <sup>۱</sup> همین یکشنبه .
- پی‌یرو خوب کاری می‌کنی . حقش هم همین است . طفلکی  
سوفیا ! حالا کجاست ؟
- رودریگو کجا می‌خواهی باشد ؟ توی خانه افتاده .
- پی‌یرو پس حسابی بستری است ؟
- رودریگو حسابی ، حیوانکی !
- پی‌یرو خیلی خوب رودی . آبخویت را سربکش تا برویم  
سراغش .
- پی‌یرو باهم ؟
- رودریگو پس چه خیال کردی ؟ من پدر تعمیدیش هستم ، مگر  
یادت رفته ؟ اگر من تسوی يك همچین حالتی نروم  
عیادتش ، مردم چه می‌گویند ؟ نمی‌گویند این یارو دیگر  
چه جور کاتولیکی است ! بخور ، آبخویت را بخور  
راه بیافتیم . چند تا بطری هم با خودمان می‌بریم که  
همان کنار سوفیا مشغول باشیم . چطور است ، هاپسر ؟  
هم او را از تنهایی در می‌آوریم ، هم برنامه خودمان  
را دنبال می‌کنیم . فکر خوبیست ، مگر نه ؟
- رودریگو ولی پی‌یرو ، سوفی تنها نیست . زنم پیشش است .  
همینطور کلودیا .
- پی‌یرو دی‌گر بهتر ! همه دور هم جمع می‌شویم ، صفایش  
بیشتر است . تو کار آبخویت را بساز تا من چند تا

- بطری یدکی سفارش بدهم (نیم خیز میشود)
- رودریگو يك دقیقه صبر كن . ما كه نمی دانیم بیماری سوفی چیست . اطاقش را از اطاق كلود جدا کرده ایم . معلوم كه نیست ، شاید مرضش مسری باشد .
- پی پرو مسری ؟ (مكث) فكر خوبی كردید كه قرنطینه اش كردید . اگر واگیردار باشد ، كار همه تان بیخ پیدا می كند . (مكث) پس اول هرچقدر كه خواستیم ، همینجا میاندازیم بالا ، بعد می رویم عیادتش . موافقی ، هاپسر ؟
- رودریگو نه دیگر ، گمانم دیگر کافی باشد . باید بروم .
- پی پرو كجا بروی ؟ منم می خواهم باتو بیایم عیادتش .
- رودریگو بگذارش برای بعد ، پی یر . امشب دیگر دیروقت است . لابد تابحال به ضرب يك مشت قرص خواب و دواي مسكن توانسته يك خرده راحت بگیرد . بهتر است مزاحمش نشویم .
- پی پرو ها ، پس ممكن است خوابیده باشد ؟ خوب ، این يك حرفیست . پس تو اگر می خواهی بروی ، برو . اما اگر سوفیا هنوز بیدار بود ، سلامم را به اش برسان ، بگو كه چقدر دلم میخواست بیایم عیادتش ، ولی تو نگذاشتی .
- رودریگو باشد پی یر . (آهنگ رفتن می كند) فردا توی پایگاه می بینمت .
- پی پرو (مانع از برخاستن او میشود) اما يك دقیقه صبر كن . اگر سوفی حالا خوابیده ، پس تو چرا اینقدر برای رفتن

عجله داری ؟

رودریگو

پی‌رو

راستش، اینجا دلم قرار نمی‌گیرد .  
حقش هم همین است . نباید هم بگیرد . برو ، برو ،  
شاید یکوقت بتو احتیاج داشته باشند ، بهتر است که  
دم دستشان باشی . پاشو برو . از بابت بقیهٔ آجویت  
هم دلسواپس نباش (چشمک میزند) خودم ترتیبش را  
می‌دهم .

رودریگو

پی‌رو

ممنونم پی‌رو . از بابت همه چیز امشب ممنونم .  
فراموش کن پسر . من و تو کی از این حرفها باهم  
داشتیم؟ برنامهٔ امشب من و تو، همین‌جا تمام میشود.  
بقیه‌اش را يك شب دیگر دنبال می‌کنیم . انشاالله تا  
بعد از خوب شدن سوفیا . از حالا به بعد من خودم به  
تنهایی ادامه می‌دهم .

رودریگو

پی‌رو

حال امشب من که کسالت نکرد پی‌رو ، هان ؟  
مگر من حالت را نمی‌فهمم رودی ؟ این دیگر چه  
جور تعارفیست ؟ ما که تازه امروز بهمدیگر معرفی  
نشدیم که از این صحبت‌ها می‌کنی . برو به کارت  
برس ، سلامت . فقط می‌خواهم يك سؤال خصوصی  
ازت بکنم . خوش دارم رو راست به‌ام جواب بدهی .  
صاف و پوست‌کنده ، مثل يك دوست قدیمی . قول  
می‌دهی ؟

رودریگو

پی‌رو

چه سؤالی ؟

تو اول قول بده . مثل يك دوست صمیمی جوابم را  
می‌دهی ؟

|         |                                                                                                                                          |
|---------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| رودریگو | چه قولی ؟                                                                                                                                |
| پی‌رو   | که صاف و پوست‌کنده جوابم را بدهی .                                                                                                       |
| رودریگو | قول می‌دهم .                                                                                                                             |
| پی‌رو   | مثل يك دوست صمیمی قدیمی ؟                                                                                                                |
| رودریگو | صمیمی و قدیمی ، چرا که نه ؟                                                                                                              |
| پی‌رو   | بارك الله پسر خوب . حال شد يك چیزی . ببینم ، تو گفتی که همین یکشنبه سوفیا را برمی‌داری می‌بری مادرید ، درست شنیدم ؟                      |
| رودریگو | آره . چاره دیگری ندارم .                                                                                                                 |
| پی‌رو   | درست است ، چاره دیگری نداری . حالا بگو ببینم ، بقیه عهت و عیالت را هم با خودت می‌بری ؟                                                   |
| رودریگو | کلو دیا را نه ، از کلاسش و امی‌ماند . ولی آنا ، تصمیم با خودش است . گمان نکنم دخترش را توی يك همین هچلی تنها بگذارد .                    |
| پی‌رو   | حقش هم همین است . ولی رودی ، تو از پس اینهمه مخارج برنمی‌آئی ، فکرش را کردی ؟                                                            |
| رودریگو | چاره چیست ! هرطور شده باید ببرمشان .                                                                                                     |
| پی‌رو   | من که نمی‌گویم نبریشان پسر . می‌پرسم پولش را داری ؟                                                                                      |
| رودریگو | بجور می‌کنم .                                                                                                                            |
| پی‌رو   | ببین رودی ، حالا دوست بود و همکاری بودن من و تو بکنار . قدیمی و صمیمی بودن هم هیچ . از همه اینها گذشته ، من پدر تعمیدی سوفیا هستم . یعنی |

1. Anna

گرفتاری او گرفتاری منم هست . پس اگر کیسه‌ات خالی است ، میتوانی روی کمک من حساب کنی . من همیشه روی تو حساب می‌کنم پی‌رو . این که دفعه اولم نیست .

رودریگو

نه ، رودی ، نه . اینطور نه . دارم بی‌تعارف حرف می‌زنم . شما می‌خواهید تا مادرید بروید . این خودش به تنهایی کلی خرج برمی‌دارد . بعدش هم هزینه دوا و درمان داری . من می‌دانم که نرخ این چیزها توی مادرید چقدر بالاست . خوب ، همه این کارها احتیاج به مایه دارد ، پول نقد ، خودت این پول را داری ؟ خودم که نه ، ولی جور می‌کنم .

رودریگو

چطوری ؟ از طریق آنا ؟

پی‌رو

اوه نه . او وضعش از من بدتر است .

رودریگو

پس قرض و قوله ؟

پی‌رو

چاره چیست . مجبورم هرطور شده ببرمشان .

رودریگو

می‌دانم که مجبوری . حقش است ببریشان . منتهی می‌گویم اگر احتیاج به قرض داری ، خوب چرا چیزی بمن نمی‌گوئی ؟ ها پسر ؟ آنهم به من که پدر تعمیدیش هستم . مگر نیستم ؟

پی‌رو

البته که هستی . ازت ممنونم که اینقدر بفکر من و سوفی هستی . واقعاً ازت ممنونم . هیچوقت این همدردیت را فراموش نمی‌کنم .

رودریگو

همدردی بدون همکاری چه فایده دارد ؟ من دارم به

پی‌رو

تو پیشنهاد كمك می كنم . خوب ، چه می گوئی ؟  
 رودریگو نه پی بر ، لازم نیست ، قبلاً جورش کردم .  
 مسئله ای نیست .

پیرو پس قبلاً جورش کردی ؟ باشد . اما با این کارهایت  
 دلخورم می کنی . واقعاً که دلخورم میکنی .

رودریگو متأسفم قصد نداشتم دلخورت كنم . نمیدانم چرا این  
 حرف را میزنی .

پیرو خیلی هم خوب میدانی که چرا دلخورم میکنی .  
 احتیاج به پول داری اما چیزی بمن نمی گوئی . می روی  
 قرض می کنی اما نه از من که هم دوست قدیمی تو هستم  
 هم پدر تعمیدی دخترت . میروی دستت را پیش  
 کسانی دراز می کنی که هیچ معلوم نیست اهل چه  
 فرقه ای هستند . تازه معلوم هم نیست که با همان اولین  
 تقاضا ، بهات جواب مثبت بدهند و مچلت نکنند .  
 خوب ، این کار ها چه معنی می دهد ؟ هاپسر ؟ این چه  
 معنی می دهد ؟

رودریگو اوه ، نه . اینطورها هم نبود . بمحض اینکه از شان  
 تقاضا کردم ، قبول کردند . رویم را زمین نیانداختند  
 باور کن پی بر .

پیرو گیرم اینقدر ها هم که تومی گوئی ، لوطی باشند .  
 اما این فقط يك قسمت قضیه است . سر پس دادنش  
 چی ؟ فکر نمی کنی سر پس گرفتن قرضشان کچلت  
 کنند ؟ من این مردم را خوب می شناسم . همه  
 عوضی اند . هیچ چیز زودتر از پول قرض دادن

پشیمانان نشان نمیکنند برای هیچ چیز هم مثل موقع پس گرفتن پولشان بهانه تراشی نمیکنند. اما اگر از من قرض بگیری، هیچوقت نمی آیم توی آب و آتش یقعات را بجسمم که پولم را پس بده. تا بحال دیدی بابت طلبم به کسی رو بیاندازم، ها؟ می خواهم راستش را بگوئی.

رودریگو

نه، تو از این اخلاقها نداری.

پیرو

دیگران چطور؟ آنهایی که از شان دستی گرفتی چطور؟ از کجا می دانی به وقتش روز گارت را سیاه نکنند؟ فقط کافی است يك کمی پرداختش را عقب بیاندازی تا ببینی چطوری موی دماغت می شوند.

پیرو

نه پیرو. آنهایی که از شان دستی گرفتم، باین بدیها هم که تو می گوئی نیستند. منکه یادم نمی آید هیچ سماجتی بخرج داده باشم. خیلی دوستانه تقاضایم را قبول کردند. تازه، از آن گذشته، نمی گذارم کار به چنین جا هسائی بکشد. در اولین فرصت، فوری طلبشان را می دهم. خیلی زودتر از آنچه که فکرش را بکنی. بهات قول می دهم، چندان طول نمی کشد.

پیرو

چطوری؟ هی می گویند خیلی زود، آخر از کجا؟

رودریگو

فکرش را کردم. با تفنگک بی فشنگک کسه به شکار نمی روم پیرو. حتماً حسابش را کردم. نمی گذارم طلب دیگران بیخ ریشم بسانند.

پیرو

چه فکری؟ هاپسر؟ چه حسابی؟ خیال داری وقتی

رسیدی مادرید، بروی کازینوی «مایورکا»<sup>۱</sup> توی بازی  
 رولت برنده بشوی؟ ها، فکر و حسابت همین است؟  
 حرفهای عجیبی می زنی. فکر کردی برای چی دارم  
 میروم، تعطیلات کریسمس؟

پی پرو  
 منم همین را می گویم دیگر. داری می روی دنبال  
 بدبختی، یک بدبختی پرخرج. اما مایه اش را قرض  
 کردی و می گوئی فوری پس می دهم. من فقط دارم  
 می پرسم: چه جوری؟ از کجا می آوری که پشش  
 بدهی؟ اینکه سؤال بزرگی نیست تو هی از جوابش  
 طفره می روی.

رودریگو  
 آن ۹ نفر خرابکار «باسکی»<sup>۲</sup> که ماه مه آوردندشان  
 اینجا یادت هست؟  
 پی پرو  
 همان کله خرهای سرخ<sup>۳</sup>؟

---

۱- Majorca همچنین نام یکی از جزایر اسپانیا، واقع در دریای  
 مدیترانه م.

۲- Basque باسکها یک قوم ۶۰۰ هزار نفری بودند که از زمانهای  
 بسیار قدیم در دو سوی دامنه جبال غربی پیرنه و در ساحل جنوب شرقی خلیج  
 بیسکای می زیسته اند. نژاد آنان کاملاً متفاوت با نژادهای مشخص اروپاست و زبان  
 آنان نیز، زبانیست خاص که اصولاً از سایر زبانهای اروپا جداست (۸۰۰  
 هزار نفر در فرانسه و بیش از ۵۰۰ هزار نفر در اسپانیا به زبان باسکی تکلم  
 می کنند). این سرزمین از نظر سیاسی به دو بخش مجزا، یک بخش فرانسوی  
 (شامل ایالات لا بورو، باسه، سوله و ناوارا)، و یک بخش اسپانیائی (شامل  
 ایالات ناوارا، آلاوا، وینکایا، گوی پوزکوآ) تقسیم شده است.

در اواخر قرن نوزدهم زمانی که اسپانیا آغاز به صنعتی شدن کرد وسیل  
 زیاده طلبان در سرتاسر کشور براه افتاد، نارضائیهها در باسک شدت گرفت.  
 تا این زمان باسک چه در زمینه کشتی سازی (بخاطر جنگلهای بلوط منطقه)

**رودریگو** آره ، همان کله خرهایی که خیال داشتند به زندان گئرون حمله کنند و زندانیهارا فرارشان بدهند .

جـ بیسکای) وجه در زمینۀ استخراج معادن (بخاطر معادن عظیم سنگ آهن در بیلباو) از شهرتی فراوان برخوردار بود . در آغاز قرن بیستم ، ۴۵ درصد کلیۀ کشتی های تجاری مورد نیاز اسپانیا و تقریباً کلیۀ محصولات آهن این کشور ، از منطقه باسک تأمین می شد .

از مشخصات آشکار ودائمی این جامعه از دورانهای خیلی پیشتر ، علاقه شدید به مذهب ، استقلال سیاسی و خود مختاری بوده است . لیکن از آنجا که تقاضای خود مختاری باسک تا اوائل این قرن همواره از راه مذاکره و بطریق مسالمت آمیز مطرح می شده لذا درست به خاطر همین ملایمت و میانه روی ، هرگز جدی گرفته نشد .

تا این زمان روابط باسکها با دولت مرکزی براساس مقرراتی استوار بود که مطابق با آن ، باسکها در چهار چوب سیستم استقلال مالیاتی خاصی ، مالیاتهای خود را رأساً وضع و دریافت می کردند و سهم معین وثابتی از آن را نیز به دولت مرکزی می پرداختند . در ۱۹۳۳ ، مقارن با انتخاباتی جهت تعیین فرماندار های سه ایالت بیسکای ، گوی پوز کسوآ و آلاوا ، دولت مرکزی اینگونه انتخابات را غدن اعلام کرد . انتخابات ، علیرغم ممنوعیت ، اجرا شد و دولت ، برای ابطال آن ، انتخاب شدگان را توقیف کرد . در اثر این حوادث ، یک رشته تظاهرات و اعتصابات گسترده در باسک بظهور رسید . حکومت مرکزی ، سیستم مالیاتی منطقه ای را الغاء کرد و به قوای نظامی خود بر علیه باسکها آماده باش داد .

در ۱۹۳۴ مسئله تمایلات استقلال طلبانه باسک حالتی کاملاً جدی بخود گرفت و مخالفت های رژیم جمهوری با این مسئله ، به این جنبش حالتی جهشی بخشید .

تابستان ۱۹۳۶ فرانسیسکو فرانکو علیه حکومت قانونی اسپانیا کودتا کرد و در پی آن ، خونین ترین جنگ منطقه ای بنام جنگ داخلی اسپانیا برافزاد . ( اسپانیا در این جنگ سه ساله باندازه آمان در جنگ بین الملل اول تلفات داد ) . پس از شروع جنگ داخلی ، باسکها با بسیج تمام عناصر آزادیخواه ، بقصد تعیین تکلیف نهائی خویش ، نهضت عظیمی را در جهت خود ←

## پی‌یرو      خوب، این چه ربطی به کار تو دارد؟ رودریگو      دادگاهشان هشتم نوامبر تمام می‌شود .

→ مختاری سازمان دادند که مرکز آن در گوترنیکا بود. این نهضت موفق شد که در اول اکتبر ۱۹۳۶ اساسنامه خود مختاری باسک را بتصویب رسانده و جمهوری جدید باسک بنام اوزکادی را تشکیل دهد .

آنهائی که همه چیزشان را در چنین تجزیه هائی از کف میدادند ، سخت دچار نگرانی گشته و دولت مرکزی را تحت فشار قرار دادند . توسل به زور و برخورد خشونت آمیز ، راهی بود که مورد قبول و پیشنهاد آنان بود . نتیجتاً در ۱۹۳۷ ژنرال فرانکو ارتش خود را به باسک گسیل داشت و این جنبش استقلال طلبانه را درهم شکست .

از ۱۹۳۷ که فرانکورسمأ در رأس حکومت اسپانیا قرار گرفت تا ۱۹۶۰ که جنبش آزادیخواهان باسک اوجی تازه بخود دید ، اهالی باسک همواره شدید ترین سرکوبها و سنگین ترین ضربات را متحمل گشته‌اند . کشتار باسکها به دست فالانژیستها در طی این سالها ، فصل جدیدی از جنایات تاریخی را پیش روی بشر گشوده است .

در سال ۱۹۶۰ روحانیت محلی و کارگران باسکی بقصد حمایت از جنبش آزادیخواهان ، به مقابله با حکومت مرکزی برخاستند . روحانیت علناً به اعتراض علیه سانسور و خفقان و به انتقاد از روشهای دژخیمانه پلیسی پرداخت و کارگران نیز در پی تقاضا برای ترمیم دستمزد و تأمین مسکن و سایر خواستههای صنفی ، چه در منطقه صنعتی بیلباو و چه در منطقه معدنی آستوری، دست به تظاهرات و اعتصابات گسترده ای زدند .

در ۱۹۶۵ دولت باتصویب لوایحی جدید ، بطور موقت در مقابل آزادی خواهان عقب نشست . اما از ۱۹۶۶ به بعد ( یعنی در سومین مرحله عمر رژیم که ژنرال فرانکو به ۷۰ سالگی رسیده بود ) جنون ضدباسکی و سرکوبی آزادی خواهان مجدداً ظاهر شد و از بالا ترین حدت و شدت خود برخوردار گشت . تیربارانها ، قتل عامها ، دستگیریها ، اختناقها و سرکوبها ، همه و همه از ارمغانهای این دوره بحساب می‌آیند !

در تمام این سالها ، فالانژیسم فرانکو ، همه عناصر آزادیخواه را عناصر چپ دانسته و هر عنصر چپ را باسکی پنداشته و هر باسکی را سرخ نامیده و تحت →

پی یرو      خودم میدانم . خوب که چی؟  
 رودریگو      همه شان اعدامی اند، این را هم میدانی؟  
 پی یرو      آره ، حقش هم همین است .  
 رودریگو      بعدش هم نوبت جوخه است . يك یا دوروز بعدش .  
 پی یرو      نه . دقیقش را بخواهی ، درست توی یکشنبه هفته  
 بعدش راهشان می اندازند .  
 رودریگو      گمان نکنم پی یرو .  
 پی یرو      چرا . تاریخ دقیقش همینی است که گفتم .  
 رودریگو      از کجا اینقدر مطمئنی؟  
 پی یرو      مطمئنم . کاملاً . خودم سرو گوش آب دادم .  
 (بکت)  
 رودریگو      (کنجکاوانه ) چرا؟  
 پی یرو      چی؟  
 رودریگو      چرا سرو گوش آب دادی؟  
 پی یرو      سؤالها می کنی پسر . خوب سرو گوش آب دادم دیگر .  
 بدکاری کردم ، ها؟  
 رودریگو      می خواهم بدانم چی باعث شده بود که نظرت به این  
 جریان جلب بشود؟  
 پی یرو      نظر بخصوصی نداشتم رودی ، همین طوری . تو  
 خودت چرا يك مرتبه حرف آنجا را کشیدی وسط، ها؟

---

— لوای جلوگیری از تجزیه طلبی و کمونیسم ، یکی از وحشتناکترین جهنمهای  
 دنیا را برای آزادیخواهان (از هر فرقه) فراهم ساخته است .  
 ما حاصل کلام اینکه ، جنبش باسک تا امروز نیز ، علیرغم سرنکونی رژیم  
 فاشیستی فرانکو ، موفق به تحصیل نتایج مورد نظر خود نگریده است .۲۰

|         |                                                |
|---------|------------------------------------------------|
| رودریگو | ماموریت ویژه‌اش را گرفتم .                     |
| پی‌رو   | کی ، تو ؟ امکان ندارد .                        |
| رودریگو | چرا امکان ندارد ؟ قرار است حکم ابلاغش را به    |
|         | اسم من بنویسند .                               |
| پی‌رو   | حکم ابلاغش را ؟ بنام تو ؟                      |
| رودریگو | البته .                                        |
| پی‌رو   | امکان ندارد .                                  |
| رودریگو | چرا پی‌رو ، برای چی ؟                          |
| پی‌رو   | ماموریتش را برای یکنفر دیگر می‌نویسند .        |
| رودریگو | برای کی ؟                                      |
| پی‌رو   | برای یکنفر دیگر .                              |
| رودریگو | نفر دیگری توی کار نیست . فقط خود منم .         |
| پی‌رو   | نه رودی ، باور کن ، تو نیستی .                 |
| رودریگو | آخر از کجا اینقدر مطمئنی ؟                     |
| پی‌رو   | برای اینکه در جریانش هستم . خبر دارم .         |
| رودریگو | اگر واقعاً چیزی میدانی ، خوب به منم بگو .      |
| پی‌رو   | گفتم که .                                      |
| رودریگو | نه پی‌رو ، هنوز نگفتی .                        |
| پی‌رو   | چرا رودی ، گفتم . آنکه ماموریت ویژه‌را به اسمش |
|         | مینویسند تو نیستی .                            |
| رودریگو | پس کی است ؟                                    |
| پی‌رو   | یکنفر دیگر .                                   |
| رودریگو | ( عصبی ) کی ؟                                  |
| پی‌رو   | گفتم که ، یکنفر دیگر .                         |

|         |                                                                   |
|---------|-------------------------------------------------------------------|
| رودریگو | کی پی بر ، کی ؟                                                   |
| پی پرو  | چه اصراری داری بدانی ، هاپسر ؟                                    |
| رودریگو | ببینم ، آن یکنفر دیگر خود تو نیستی ؟                              |
| پی پرو  | گوش کن رودی ...                                                   |
| رودریگو | (عصبی تر) خودتی ؟                                                 |
| پی پرو  | اجازه بده پسر ، ممکن است ؟                                        |
| رودریگو | خودتی پی بر ، هان ؟                                               |
| پی پرو  | هی ، صدايت را بیاور پائین ! اینجا که توی پایگاه نیست نعره میزنی . |
| رودریگو | پس خودتی !                                                        |
| پی پرو  | حالا مگر چی شده پسر؟ چرا اینقدر شلوغش می کنی،                     |
|         | چه مرگت شده ، ها ؟                                                |
| رودریگو | گوش کن پی پرو. چه تو باشی، چه هر کس دیگر،                         |
|         | من یکی نمی گذارم این مأموریت از گلوی کسی پائین                    |
|         | برود . همه قرض وقوله هایم را بهوای آن کردم ،                      |
|         | متوجهی ؟                                                          |
| پی پرو  | تو روی خیلی چیزها ممکنست حساب کنی ، این چه                        |
|         | ربطی به دیگران دارد ، هاپسر؟                                      |
| رودریگو | من به پول آن مأموریت احتیاج دارم ، احتیاج ،                       |
|         | می فهمی ؟                                                         |
| پی پرو  | کی احتیاج ندارد ؟                                                 |
| رودریگو | اینروزها ، باندازه من ؟ هیچکی !                                   |
| پی پرو  | همه گرفتاریهای دنیا را بخودت محدود نکن رودی .                     |
| رودریگو | فعلاً که هر چه گرفتاری توی دنیا بوده روی سر من                    |

خراب شده . هم دخترم مریض شده ، هم دوستم به ام  
نارو زده ، هم مأموریت ویژه ام دارد از دستم میرود .  
آنوقت ....

پی پرو      اهه ! همچنین می گوئی مأموریت ویژه ام که انگارتو  
تنها مأمور ویژه پایگاه هستی . نمی گویم چیزی را  
را که برای خودت می خواهی ، برای دیگران هم  
بخواه . فقط می گویم بدیگران هم این حق را بده  
که آنها را برای خودشان بخواهند . بد می گویم ،  
هاپسر ؟

رودریگو      فلسفه نباف پی پر !  
پی پرو      من دارم از امتیازات شغلی دفاع می کنم ، این اسمش  
فلسفه بافی است ؟

رودریگو      از امتیازات شغلی چه کسی ، خودت ؟ پس تویی که  
برای آن مأموریت دندان تیز کردی ؟  
پی پرو      فرض کن که منم .

رودریگو      فرض نه پی پر ، یقین . حالا دیگر یقین دارم که شخص  
ثالثی توی کار نیست . هرچه هست زیر سرتو  
حرمزاده است !

پی پرو      هی ، تند نرو پسر ، اجازه بده .

رودریگو      دله دزد لعنتی !

پی پرو      باز که داری نعره میزنی رودی ...

رودریگو      دله دزد بی همه چیز ! مال مردم خور رذل !

پی پرو      دیگر بس است پسر . مواظب حرف زدنت باش !

رودریگو      چطور پی پرو ، چطور ؟ خدای من ! آدم آتش

می‌گیرد! چطور حاضر شدی سهم من را بقایی؟

پی‌پرو بیخود خودت را مظلوم جانزن . من لقمه‌تور اقا پیدم

یاتو عادت کردی عینهو یک شغال چشته خور هر جا

که جوجه‌ای هست بروی سراغش

رودریگو ( بافریاد ) مگر تو صاحب جوجه‌هائی؟

پی‌پرو ( بافریاد ) تو هم نیستی . پس این اداها چی است از

خودت درمی‌آوری؟

( مکث )

رودریگو این منتهای رذالت است . تو بمن ، به دوست قدیمی‌ات

به همقطارت نارو زدی . واقعاً پستی می‌خواهد که آدم

این جووری جیب رفیقش را بزند . خو کها هم از این

کارها نمی‌کنند . هیچ فکر نمی‌کردم که تو اینقدر

رذل باشی ، هیچ .

پی‌پرو من رذلم یاتو ، هاپسر ، من یاتو؟ اگر کسی به ات

بگوید همه چیزهای دنیا را فقط برای خودت نخواه

پستی بخرج داده؟ آخر منطق کجا رفته؟

چرا نمی‌خواهی واقع بین باشی؟ آوریل گذشته یادت

رفته ، ها؟ آن دوازده نفر سرخ حرامزاده ای که

دستجمعی اعدام شدند ، بسادت می‌آید؟ مأموریت

ویژدهاش باکی بود؟ مگر باتو نبود ، ها؟

رودریگو بود که بود!

پی‌پرو دفعات قبلترش چطور؟ آنها هم باتو بود ، نبود؟

رودریگو خوب ، بوده باشد!

پی‌پرو آره ، بوده باشد! لابد می‌خواهی بگوئی که همه آن

- مأموریت‌ها را بخاطر مسیح انجام دادی ، ها ؟  
 رودریگو این حرف‌ها کجایش بتو مربوط است ؟  
 بی‌پرو از همین مأموریت آخری چقدر گیرت آمد ؟ یا الله پسر  
 حرف بزنی ، مفت و مجانی که نبوده ، چقدر گیرت  
 آمد ، ها ؟
- رودریگو گیرم هزار چوق ، بتو چه ؟  
 بی‌پرو شوخی نکن ! خیلی بیشتر از این مبلغ بود . حرف بزنی  
 پسر ، با پدر تعمیدی دخترت رو راست تر از این  
 حرف‌ها باش . چقدر بود ، ها ؟
- رودریگو گفتم که ، هزار پزتا<sup>۱</sup>  
 بی‌پرو نخیر ، بیشتر ، خیلی بیشتر . بگو ، چقدر ، ها پسر ،  
 چقدر ؟
- رودریگو لعنت بر شیطان ! مگر تا امسال نرخ هر تیر خلاص  
 بیشتر از صد پزتا بوده ؟  
 بی‌پرو یعنی نبوده ؟ تو خودت بهتر میدانی ، واقعاً صد  
 چوق بود ؟
- رودریگو پس چقدر بود ، ده هزار چوق ؟  
 بی‌پرو خیلی خوب ! همان صد چوق . دوازده تا صد پزتا  
 می‌شود چقدر ، ها ؟ تو خودت حساب کن . هزار و  
 دویست چوق ، درست است ؟ خوب ، تو توی آوریل  
 گذشته ، ظرف یک ساعت ، هزار و دویست چوق  
 کاسب شدی . شاید هم بیشتر ، من از روی گفنه خودت  
 دارم حساب میکنم . ظرف یک ساعت ، هزار و دویست

1 - Peseta واحد پول اسپانیا

چوق . من هیچ آمدم بهات بگویم که يك سنتیمویش  
را بمن بده ، هاپسر ، اصلاً آمدم ؟

حق نداشتی . چه پولی ؟

رودریگو

قبول دارم ، حقش نبود بیایم . منم که نیامدم ، آمدم ؟  
خوب ، حالا هم که نوبت مأموریت ویژه بمن میرسد  
تو هم حقش نیست بیائی مزاحم بشوی . حساب از  
این روشنتر ؟ انصافت کو رودی ؟ تازه ، مال تو ،  
فقط همین مورد آخریش را هم بگیریم ، دوازه تائی  
بوده . اما مال من ؟ تائی است . فقط ۹ تا ، حواست  
هست ؟ پس لقمه چربترش گیر تو آمده . دیگر چرا  
اینقدر ناشکری میکنی ، هاپسر ؟ منصف باش .

پی پرو

آره تو بمیری ! بچه گول میزنی ؟ امسال نرخ تیر  
بالا رفته . شده هر شلیکی دویست پزتا . خیال میکنی  
من بی خبرم ؟

رودریگو

راستی ؟ خوب این از شانس من بود . بعدش باز هم  
نوبت تو می شود . اینکه غصه ای ندارد . حتماً باز  
هم نرخ تیرها بالا می رود . شاید دفعه دیگر حتی تعداد  
کله ها هم بیشتر بشود . کسی چه می داند . بهر حال  
هنوز تادالت بخواهد توی این خراب شده ، کله خر  
سرخ پیدا می شود . از من بشنو پسر . سرخها عینهو  
خو کچه هندی اند . عیناً همانها زادو ولد میکنند ،  
مثل برق . من قول می دهم که گله بعدی را برای تو  
بگذارم . دیگر از چی ناراحتی ؟

پی پرو

رودریگو

ولی من به این پول احتیاج دارم لعنتی ، به همین  
ایندفعه اش احتیاج دارم. رویش حساب میکردم. همه  
امیدم به همان بود.

پی پرو

ای پسرک کله پوك! این يك حرف دیگر است. منکه از  
همان اول گفتم اگر به پول احتیاج داری خودم حاضر  
بهات قرض بدهم، نگفتم؟

رودریگو

قرضت را نمیخواهم پی پر . فقط این مأموریت را  
میخواهم. پایت را بکش کنار، ممکن است ؟

پی پرو

نشد! واقعاً نشد! ببین پسر، اگر به پول احتیاج داری،  
بهات دستی میدهم . هرچقدر که لازم داشته باشی .  
هروقت هم دلت خواست پشش بده . ولی بهیچوجه  
حاضر نیستم از حق مسلم خودم بگذرم . این دو تا  
موضوع با هم فرق دارند رودی. سعی کن بفهمی.

رودریگو

(برمیخیزد) من اینقدر میفهمم که تو واقعاً آدم رذلی  
هستی. و منهم با آدمهای رذلی مثل تو طور دیگری  
رفتار میکنم. (راه میافتد) کثافت!

پی پرو

هی، سرکارواله را ، هرغلطی خواستی بکن ! . فقط  
بیخودی سعی نکن مأموریت را ازچنگم بکشی بیرون.  
از من بشنو، از پشش برنمیائی.

رودریگو

خواهیم دید!

(رودریگو با گامهای عصبی خارج میشود. پی پرو باقیمانده  
آبجوی او را پیش میکشد)

پی پرو

(با خود) هیچوقت نمیشود واقعاً آدمها را شناخت .  
حتی اگر آن آدم، قدیمی ترین وصمیمی ترین دوست

باشد. (جرعه‌ای مینوشد) پس بعضی‌ها دیگر کی می-  
خواهند حرف حساب سرشان بشود؟ نه منطقی، نه انصافی،  
نه روحیهٔ مشارکتی، نه صدق و صداقتی، تف! واقعاً که  
تف! ببین پایگاه را چه آدمهائی پر کرده‌اند، يك مشت  
خوك خود خواه! اگر از من پرسى میگویم که ارتش  
اسپانیا می‌تواند یکنه به تمام دنیا خوك صادر کند،  
آنهم درست از همین پایگاه بوگنده‌ی فسقلی. چند سال  
است که هر چه آشغال کله توی این حوالی گیر  
می‌اندازند، تیرهای خلاصش را همین مردنی ریغماسی  
می‌زنند. باز هم زبانش دراز است (جرعه‌ای می‌نوشد)  
یکى مثل من باید همهٔ خدمتش را جان بکند و برود  
مأموریت جنگی، یکى هم مثل آقا فیرت فیرت برود  
مأموریت ویژه. تو بلند شو برو توی جهنم «بیلباو»<sup>۱</sup>،  
توی کوه و کمرهای «پیرنه»<sup>۲</sup> سگدوبزن، آنقدر جیرهٔ  
جنگی سق بزن که همهٔ تنّت جوش بزند و خسار شك  
بگیرد، که چی؟ که مثلاً چند پزتا بیشتر گیرت بیاید.  
آنوقت آقا راست راست بگردد و اسلحهٔ کمربش را  
بکشد بیرون و بنگک، بنگک، بنگک! هر شلیکی ۲۰۰  
چوق. این بیهودالتی نیست؟ وقتی توی خود ارتش تا  
اینحد تبعیض باشد، پس وای بحال غیر نظامیها! آدم  
گاهی فکری میشود که نکند حق با همان ارباش  
سرخى باشد که این یار و رودریگوئه با تیرهای خلاصش،  
مخشان را می‌پراند (جرعه) من زیاد به اینجور آدمها

1- Bilbao

2- Pyrenees

برخوردم. غیر قابل تحمل اند. حق بجانب، اما غیر قابل تحمل. يك جو منطق سرشان نمیشود. يادم میآید که توی درگیری آلاوا<sup>۱</sup> هم یکیش را داشتیم. اسمش گروهان آرمالو<sup>۲</sup> بود. ما به اش میگفتیم سرکار آرمادیلو<sup>۳</sup>. او هم همین اخلاق نحس رودی را داشت. اگر صد تا نعش هم پیدا میکردیم، آرمادیلو ساعت و پول و پوتین همه شان را برای خودش میخواست. کافی بود بروی ساعت یکی از جنازه ها را از مچشان باز کنی، یا مثلاً پوتینهای یکی از آن مرده ها را از پایشان در بیاوری. انگار به پرچم اسپانیا تف کس کرده باشی! چنان قشقرقی رادمی انداخت که آنسرش ناپیدا. انگار تمام آن غنائم جنگی، ارث بابای این آرمادیلوی حریص بود. حالا شده است حکایت رودریگو. (جرعه) من نمیدانم این مردم چه بدی از منطق و انصاف دیده اند که نمی خواهند حتی يك سرسوزنش را داشته باشند. اسمی منطق و انصاف را باید بعنوان دو گم شده معروف زد به در دیوار. شاید به این وسیله مردم یادشان بیاید که چه چیزهایی را از دست داده اند. (رودریگو باز میگردد و به کنار میز پی پرو میرود)

### 1- Alava      2- Armalo

۳- Armadillo جانوری از رده خارپشتان. بومی نواحی گرم قاره

آمریکا. این جانور در درون پوششی از يك زره استخوانی، که بصورت حلقه حلقه روی تنش قرار گرفته، بسر میبرد. و در مواقع خطر، با جمع کردن زره استخوانی خود، بصورت يك گلوله آسیب ناپذیر در میآید.

|                                                                                                                                                              |         |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|
| میخواهم با تو حرف بزنم .                                                                                                                                     | رودریگو |
| پس برگشتی، ها؟ خوب، بشین.                                                                                                                                    | پی‌رو   |
| (می‌نشیند) باید چند کلمه با تو حرف بزنم. محض خاطر خودت می‌گویم.                                                                                              | رودریگو |
| تکلیف سوفیا چه میشود؟ نمیروی پیشش؟                                                                                                                           | پی‌رو   |
| فعلاً، نه.                                                                                                                                                   | رودریگو |
| (سکوت ممتد)                                                                                                                                                  |         |
| آبجو میخواهی؟                                                                                                                                                | پی‌رو   |
| گوش کن پی‌رو. حرفم را قبول کن. آن کار باین سادگیها هم که تو فکر کردی، نیست.                                                                                  | رودریگو |
| جور کردن حکم ماموریت؟                                                                                                                                        | پی‌رو   |
| نه، نه. فرضاً که حکم را هم گرفتی.                                                                                                                            | رودریگو |
| حتماً می‌گیرم، نگرانش نباش.                                                                                                                                  | پی‌رو   |
| بعید نیست که بگیری. از جیک و پیکت با آن سرهنگ همولایتی‌ات، مادر و، خبردارم. حتی حدس می‌زنم که خبر این ماموریت هم باید از لای سبیل همان لاشخور درز کرده باشد. | رودریگو |
| نه، پای او را نکش وسط. انصافت کوپسر، ها؟                                                                                                                     | پی‌رو   |
| بهر حال، مهم نیست. هر خری میخواهد باشد. مهم اینست که میدانم توی این رقابت، ممکنست تو برنده بشوی.                                                             | رودریگو |
| (می‌خندد) بارک الله رودی کله شق. حالا شد یک چیزی.                                                                                                            | پی‌رو   |
| کم کم داری انصاف بخرج می‌دهی. بگذار یک                                                                                                                       |         |

- آبجوی تگری برایت سفارش بدهم .  
 نه، میل ندارم . فقط می‌خواستم بدانی ، کار با گرفتن  
 این حکم تمام نمیشود . اصل کاری اجرا کردنش است .  
 باین ساد گیها که خیال میکنی نیست .  
 زدن تیر خلاص ؟  
 اوهوم .
- پی‌پرو  
 رودریگو
- بچه نباش پسر ! من این طشتك بطری آبجو را از  
 فاصله صد متری میزنمش ، آنوقت نمیتوانم از يك  
 فاصله يك وجبی توی کله کدوی يك سرخ شليك کنم ؟  
 بچه گول میزنی ! درست است که دیگر پیر و پاتال  
 شدم ، اما چشمهایم هنوز سویش را از دست نداده .  
 تازه ، تعلیماتی را که تو دیدی ، منهم دیدم . قبل از  
 تو هم دیدم . حتی بیشتر و بهتر از توهم دیدم . پس  
 چطور تو بتوانی ومن نتوانم ؟ منطقت کو ، ها پسر ؟  
 طشتك بطری را میشود زد ، اما زدن يك آدم يك چیز  
 دیگر است .  
 یعنی آدم را نمیشود با تیر زد ؟  
 میشود ، منتهی منظور اینست که (مکث) فقط خواستم  
 گفته باشم که این دو تا را باهم یکی نگیر . باهم فرق  
 دارند پی‌پرو ، خیلهم فرق دارند .  
 البته که فرق دارند . زدن يك طشتك بطری صدها بار  
 مشکلتر از زدن يك کدو تنبل است . علی‌الخصوص  
 با کمری .  
 دست بردار پی‌پرو . خودت خوب میدانی که منظورم
- پی‌پرو  
 رودریگو

چیست .

پی‌رو      هی‌رودی، تو از وقتی که رفتی و برگشتی ، مرموزتر  
شدی. چی شده پسر ؟ ها ؟ اتفاقی افتاده ؟

رودریگو      اتفاقی که افتاده ، پی‌رو. خودت باعثش بودی. حالا  
میخواهم بر حذرت کنم .

پی‌رو      سخت نگیر پسر ! بگذار راحت تر زندگی کنیم .  
چهارات شده ، مست کردی ؟ عادت کردی همیشه غصه  
چیزهائی را بخوری که هیچوقت اتفاق نمی‌افتد؟ این  
چه جور منطقی است که تو داری ، ها پسر ؟ این چه  
جور گرفتاریست که تو برای خودت ساختی ؟

«سکوت ممتد»

رودریگو      مجسم کن پی‌رو ، آدمی را در نظر بگیر که رگبار  
جوخه آتش غربالش کرده، خوب ، وظیفه تو اینست  
که يك گلوله توی شقیقه‌اش خالی کنی تا کاملاً خلاص  
بشود. میروی بالای سرش . آنوقت تازه می‌فهمی که  
همه آدمها يك جور جواب جوخه را نمیدهند . کار  
با آنهايي که باهمان رگبار ، غزل را میخوانند آسانتر  
است. یا کار با آنهايي که همان سرتیر ، از حال میروند.  
چون انگار که بايك کیسه شن طرف باشی. یا دست بالا، با  
يك «آدمك جنگي»<sup>۱</sup>. فقط برای اینکه کاملاً مطمئن شده  
باشی که طرف قال را کننده ، يك گلوله هم توی مغزش

---

۱- منظور، آدمكهايي است به ابعاد انسان که باپنبه و پوشال و شن و  
برزنت میسازند. و در مواقع مشق رزمی ، از قبیل جنگ سرنیزه یا کساربرد  
کاردسنکری و غیره از آن بعنوان سرباز دشمن استفاده میکنند . م

میزنی. اما خیلی ها حتی بعد از غربال شدن هم نمی میرند.  
وقتی میرسی بالای سرشان می بینی که دارند جان  
میدهند. درست عین خوکهای ذبح شده عید فصیح،  
هی لنگک و لگد میاندازند و خرناس میکشند. آنوقت  
کار يك کمی مشکلتر میشود. اگر کمی ناشی باشی،  
حتی ممکن است دلت برایش بسوزد.

پی پرو

دل من بسوزد؟ برای سرخهای کثافت؟ اوه، نه!  
منهم موقعیکه داشتم میآمدم توی این لباس، عین  
همان قسمهائی را خوردم که تو خوردی. بنام خدا، میهن  
و پرچم. از تو هم به قسمم پابندترم. تازه من فکر میکنم  
هرچقدر بیشتر دلت بسوزد، بیشتر بضرر آن آشغال  
کله ها تمام میشود. چونکه زجر بیشتری را باید تحمل  
کنند تا خلاص بشوند.

رودریگو

حرف من سر اعدامیهانیست پی پر. گور بابایشان!  
منظورم توهستی. این توئی که دچار ناراحتی میشوی.  
یکدقیقه صبر کن رودی. سعی نکن اینقدر اینکار را  
دژخیمانه جلوه بدهی. ته دل من یکی را نمیتوانی  
خالی کنی. از من پرسسی، انسانی ترین قسمت کار  
اعدام، بعد از کار قاضی عسگر، همان کاریست که مأمور  
ویژه میکند. چونکه کار را یکسره میکند. بنابراین،  
يك مأمور ویژه، هرچقدر بیشتر در کارش سرعت بخرج  
بدهد، انسانی تر رفتار کرده است. این ور قضیه را هم  
بین رودی. همه اش یکطرفه قضاوت نکن.

پی پرو

این اسمش تجربه است پی پر، نه قضاوت. لحظه ای

رودریگو

که میروی آن کار را بکنی ، این قضاوت نیست که ناراحت میکند ، این يك جور دستپاچگی است .  
 يك جور دلهره مبهم . نمیدانم چطوری برایت شرح بدهم ، خیلی پیچیده است .

بی پرو

ماجرای آن چوپان هیوسکائی<sup>۱</sup> را که قبلاً برایت تعریف کردم رودی ، نکردم ؟ سال ۶۴ بود . اواسط بهار . درست روی شیب دره آنه تو<sup>۲</sup> بودیم . دنبال يك مشت سرخ فراری میگشتیم . بر خوردیم به آن چوپانه . مثل روز روشن بود که از مخفیگاه آن حرامزاده ها خبر دارد . اما هر کاری کردیم ، لب تر نکرد . افسر دسته مان دستور داد که تمام گوسفندهایش را بخت کنیم . من آن موقع خیلی ورزیده بودم . تروفرز پریدم پشت يك مسلسل سنگین . گوسفندها گویا تعدادشان از بیست سی تابیشتر بود . درویشان کردم . حتی فرصت نکردند رم کنند . دانه به دانه جلوی چشمهای وق زده همان چوپانه درویشان کردم .

( صدای سنگین و کشدار رگبار مسلسل بر زمینه  
 بعبعبهای متفرق و وحشت زده گله از بیرون بگوش  
 میرسد )

یارو دهاتی از وحشت می لرزید اما همانطور لالمانی گرفته بود و راه نمیداد . اگر افسر دسته مان فرمان میداد ، او را غم آبکش میکردم . ردخور نداشت . خودت که من را میشناسی . هر کاری که برای اسپانیا لازم باشد ، بی پرو بر گرد گرد انجامش میدهم . اما خوب ،

فرمانده‌مان دستور داد که وانش کنیم برود. میگفت اگر برود وقضایا را برای اهالی آن دور و اطراف تعریف کند ، تأثیرش بیشتر از کشته شدنش است . بامنطق برایسم ثابت کرد که نکشتن آن چوپانه بیشتر به نفع اسپانیاست تا کشتنش . منم بی برو برگرد ، گـردن گذاشتم . هیچ نوع پیچیدگی هم توی کار نبود . کاری که خیرش هم به اسپانیا برسد هم به خودت ، دیگر کهجایش پیچیده است ، هاپسر؟

رودریگو

نه پی‌یر ، چند بار بگویم ؟ موضوع باین سادگیها نیست . گاهی میرسی بالای سربك اعدامی ، می‌بینی یارو تمام تنش آبکش شده ، اما انگار عین خیالش نیست . یا مثلاً می‌بینی که تمام رگبار به پائین تنه‌اش گرفته . و طرف ، عینهو اینکه روی زمین لم داده باشد ، شروع میکند به لنترانی خواندن .

آه ، سرزمین مادر ، مادر داخدار ، سو گوارباش !... درست خواندم ، مگر نه !

پی‌یرو

اماتو این شعر لعنتی را از کجا یاد گرفتی ؟

رودریگو

ای رودی از همه جا بی خبر ! خیال میکنی باکی طرفی ، بسا يك سرباز تازه کار ؟ قبل از اینکه تو اسم ارتش بگوشت خورده باشد ، من توی یونیفورم بودم . موقعیکه تو تیله بازی میکردی من گلوله در میکردم . چه دنیائی شده ! (مکت) آره پسر . آنسالها از این چشمه‌ها زیاد دیدم . توی بیسکای<sup>۱</sup> یقه هر کس را که

پی‌یرو

می‌چسبیدی ، همین شعرها را برایت بلغور میکرد .  
یادم است همانسال، توی جریان شورش معدنچی ها ،  
قرار بود یکی از سردسته‌های سندیکایشان را بگذارند  
جلوی جوخه. یارویک سرخ بود. با چشمها و دستهای  
بسته‌اش، یکریز همین مزخرفات را میخواند.

(صدای پر قدرتی از بیرون میخواند :

آه ای سرزمین مادر!

مادر داغدار!

سوگوار باش ، سوگوار ،

چرا که یکی از فرزندان

دژخیم از کار درآمده است)

حتی وقتی گلوله‌ها پرتش کرد توی زباله های پای  
دیوار، باز هم همین مزخرفات را می‌خواند . ما از  
دور تماشایش می کردیم بگمانم فقط بعد از شلیک تبر  
خلاص بود که يك لحظه خفقان گرفت. ( با استهزا ) آه،  
سرزمین مادر قحبه‌ها !

(مکث طولانی)

اما بعضی‌هایشان لبخند می‌زنند. آن لبخند شیطانیشان!  
میرسی بالای سرشان که کارشان را بسازی، آنوقت،  
لبخند مرموزشان را ول می‌کنند توی صورتت. انگار  
که رفته‌ای باهاشان دست بدهی! عوضی‌ها! هیچوقت  
نتوانستم بفهمم که منظورشان از آن لبخندهای نکبتی‌چی  
است، واقعاً لبخند است یا ریشخند؟ طوری لبخند  
می‌زنند که هیچ‌راهی نداشته باشی جز اینکه خیال کنی  
دارند تحقیرت می‌کنند. آنوقت...

رودریگو

پی‌یرو

رودریگو

آنوقت آی آدم حرصش میگیرد، مگر نه؟  
چه جور هم! اگر بلافاصله کلکشان را بکنی، دلت  
خنک نمیشود. چون زود راحتشان کردی. اگر هم  
بخواهی و لشان کنی بحال خودشان تا حسابی زجر  
بکشند و ادب بشوند، نمیدانی با آن لبخند هرزه‌شان  
چکار کنی.

پی‌یرو

رودریگو

من اگر باشم، بجای شقیقه، توی دهنهای کثیفشان  
شلیک میکنم تا دیگر بیخودی نخندند.  
گفتنش آسان است پی‌یرو. اما توی آن موقعیت... نه،  
تصمیم همه چیز را نمیشود از قبل گرفت.

پی‌یرو

رودریگو

نه، توی کتم نمیروود. موقعیکه داری آن کار را میکنی،  
اگر به اسپانیا فکر کنی، دیگر هیچ مشکلی باقی نمی-  
ماند. درست مثل خود آن سرخهای الکی خوش. فکر  
می‌کنم آنها تنها با فکر کردن به همین جور چیزهاست  
که میتوانند توی چنان موقعیت‌های سرپایشان بایستند.  
نه پی‌یرو، اشتباه می‌کنی. تو نمی‌توانی بهمان چیزی  
فکر کنی که آن سرخهای عوضی فکر می‌کنند. برای  
اینکار باید اول مثل خود آنها مغز خر خورده باشی.  
صبر کن، پسر! بگذار یک قصه خوشگل برایت تعریف  
کنم. سال ۶۵ توی دره‌های وی به‌لا<sup>۱</sup> با یک گله از  
سرخها درگیر بودیم. برخورد سختی بود. مردن  
شده بوه مثل آب خوردن. از زمین و زمان، مرگ  
می‌بارید. پائین دره، یک دسته ده نفری از سرخها

پی‌یرو

می‌خواستند از رودخانه سگره<sup>۱</sup> رد بشوند. ما بالای  
پشته رودخانه کمین کرده بودیم. صبر کردیم تا برسند  
و سطرودخانه، همانجائی که جریان آب تند می‌شد. کوله  
پشتی هایشان را گرفته بودند سردستان و داشتند توی  
آب، تاتی تاتی می‌کردند. آنوقت بدرقه‌شان کردیم.  
(صدای محتد و درهم چند رگبار مسلسل)

انگار بخواهی بادینامیت قزل آل صید کنی. هیچوقت  
اینطوری ماهیگیری کردی رودی؟ خیلی کیف دارد.  
ماهیها مثل دانه‌های تگرگ، روی آب جست جست  
می‌زنند. باید یک‌دفعه خودت بروی امتحان کنی  
(جرعه‌ای می‌نوشد) از دمشان را پرپر کردیم، غیر از  
دوسه‌تاشان که سرشان را بردند زیر آب. بخیال خودشان  
می‌خواستند زیر آبی بروند و بزنند بچاک! ما همینطور  
حدسی، ردشان را گرفتیم. همچنین که آنورودخانه،  
کله‌هاشان از آب آمد بیرون، داغشان زدیم. بعدش  
هم لش‌هایشان را کشیدیم بیرون. چهارپنج نفرشان  
هنوز جان داشتند. بدجوری لت و پار شده بودند اما  
شعر خواندنهای بی‌مزه‌شان قطع نمی‌شد. همان شعر-  
های بی‌معنی.

(همسرایان با صداهائی شکسته از دور می‌خوانند:

آه، سرزمین مادر!

ما درخوفین!

اینهمه اندوه‌گین نباش

چرا که همه فرزندان

به این بدی نیستند.

آه، سرزمین مادر!  
 مادر رنج دیده!  
 این همه نومید نباش  
 روزی بالاخره  
 تو هم طعم خنده را خواهی چشید.  
 چون خیلی از فرزندان  
 درهمه حال فریاد می زنند  
 که زنده باد آزادی!

بعدش من و سرهنگ پیلار<sup>۱</sup> و يك ستوان دیگر حرفمان شد. گمانم ستوان «وگا»<sup>۲</sup> بود. آره، خودش بود. وگا معتقد بود که باید سرخهای زنده را کول کنیم و برسانیمشان به قرارگاه. من معتقد بودم که باید و لشان کنیم بحال خودشان تا کارشان تمام شود. اما سرهنگ پیلار با نظر هر دو تایمان مخالف بود. او می گفت باید بلافاصله شرشان را کوتاه کنیم. سرهنگ با اسیر گرفتن از سرخها، مخالف بود. می گفت بی معنی ترین کار دنیا اینست که آدم این سرخهای مجروح را اسیر کند. چون اول باید معالجه شان کرد تا بعد بشود دوباره سربه نیستشان کرد. کار از این بی معنی تر نمی شود، بعدها متوجه حرفش شدم. حرف حق می زد. همیشه بمن می گفت: هر وقت که عمداً از کشتن يك سرخ صرف نظر کردی، بدان که از همان لحظه، خودت هم داری رنگی می شوی. این حرفش همیشه نوی گوشم است. پس حالا توهم رودی، بیخود دلواپس

من هستی . من هیچوقت نمی گذارم رنگیم کنند ،  
می فهمی؟

رودریگو

اما با همه اینها ، فرق می کند ، پیرو . توی جنگ ،  
کشتن مثل شنا کردن توی آب است . اگر شنا کنی ،  
خوب غرق میشوی . اما اینجا آنطور نیست . تازه ،  
رفتن به جنگ همیشه اجباری است . دست خود آدم  
که نیست . هیچکس دلش نمی خواهد که بمیل خودش  
برود جنگ . جنگ برای ما نظامیها ، يك مأموریت  
زورکی است . در صورتیکه توی اینکار ، مأموریت  
اختیاری است . خودت خواستی که بیائی ، اجباری  
در کار نبوده . می توانستی بیائی . دست خودت بوده .  
اینست که کار را مشکل می کند .

پیرو

قبول دارم رودی ، هرکاری دفعه اولش مشکل است .  
ولی یاد گرفتنش بستگی به خود آدم دارد . بهرحال  
برای توهم دفعه اولی در کار بوده ، ها پسر ، نبوده ؟  
امانو راحت از پشش بر آمدی . خوب ، منم میتوانم .  
تازه اگر لازم شد ، قبل از شروعش می آیم از تو راهنمایی  
می خواهم . چطور است ، ها؟

رودریگو

راهنمائیهای من به چه دردت می خورد ؟ این از آن  
کارهاییست که راهنمائی های یکنفر دیگر ، هیچ فایده ای  
برای آدم ندارد . هرچه هست با خودت است .

پیرو

يك دقیقه صبر کن پسر . بازهم داری غصه چیزی را  
می خوری که اصلاً اتفاق نیافتاده . بنظر من ، اصل کار ،  
جربزه کشتن است . اگر این جربزه را داشتی ، دیگر

مهم نیست که چه جوری یا با چه وسیله‌ای بکشی .  
بقیه‌اش دیگر چندان مهم نیست، تو غیر از این فکر  
می‌کنی؟

(مکث)

رودریگو بار اولی که بردن دمان میدان تیر، هیچوقت یادم  
نمی‌رود. تازه یکسال و خرده‌ای بود که آمده بودم  
توی این لباس. يك خرابکار سرخ بود به اسم خوزالیو<sup>۱</sup>.  
لا کردار، همه کاره بود.

پی‌رو همانی که توی سانتاندر<sup>۲</sup>، کلوپ کارلیست‌ها<sup>۳</sup> را منفجر  
کرده بود؟

رودریگو نه، آن نه. این یکی سرده‌سته همانهایی بود که سعی  
کرده بودند سفیر آمریکا را گروگان بگیرند. سال  
۶۷ توی ناوارا<sup>۴</sup>. چطور یادت نیست؟ قضیه‌اش خیلی  
سروصدا کرده بود.

پی‌رو (دریافته) ها، آن یکی خوزالیو. خوزه موبوره. آره،  
یادم است. به‌اش می‌گفتند روباه باسک!

رودریگو درست است. مخصوصاً که دستگیریش کلی جنجال  
هم بپا کرده بود. دانشجوها، اتحادیه کارگرا،  
سندیکای معدنچی‌ها، خلاصه، همه آشوبگرها خیال  
داشتند برایش اعتصاب کنند. اما دادرسی ارتش هر  
جوری که بود، محکومش کرد. يك روز غروب آمدند

1- Josalio

2- Santander

3- Carlists به سلطنت طلبان، خاصه هواداران سلطنت دن کارلوس

اتلاق میشود.

4- Navara

دو نفر از ماها را صدا زدند و بردند به پاسدارخانه زندان سائتاندر . من و یکی دیگر از بچه‌های هم‌دوره‌ام را . باید بشناسیش، روبین<sup>۱</sup> دست کجه، اهل طرفهای مالاکا<sup>۲</sup> بود.

آن که مرده.

پی‌یرو

رودریگو

درست است. چند سال بعدش رفت توی قسمت هوا برد. سرهمان پترش اول، چترش باز نشد و نفله شد. آره. ما شب‌را توی پاسدارخانه زندان ماندیم. صبح کله سحر بیدارمان کردند، یکی يك کارابین خودکار گذاشتند کولمان و راهمان انداختند. شبش بسرف سنگینی باریده بود. همه‌جا يكدست سفید بود. سوز باد مثل چاقو می‌برید. سوار يك ماشین جیب شدیم و پشت سر يك نعش کش راه افتادیم. توی ماشین بود که تازه از دهن راننده شنیدیم که ما را کجا دارند می‌برند. من تا آن موقع هیچ موجود زنده‌ای را با تیر نزده بودم. فکر می‌کنم که وضع روبین هم دست کمی از وضع من نداشت.

پی‌یرو

می‌بینی گیرکار کجاست، داپسر، می‌بینی؟ هیچ سابقه قبلی نداشتی، گیرکارت همینجاست.

رودریگو

حوصله کن پی‌یرو. صبر داشته باش. اجازه هست؟ (لیوان پی‌یرو را برمی‌دارد و جرعه‌ای مینوشد)

پی‌یرو

دهنت خشک شده؟ می‌خواهی بگویم يك بطر آبجو برایت بیاورند؟

(با حرکت دست مانع میشود) توی میدان تیر که رسیدیم،  
یارو سرخه را پیاده اش کردند. قبلاً فقط یکبار عکسش  
را توی روزنامه دیده بودم. يك جور مخصوصی  
ریزه و جزغاله بود. ما توی پالتوهايمان از سرما  
داشتیم تيك تيك ميلر زیدیم اما او، با همان یکتا پیراهنش،  
عین خیالش نبود. نمیدانم چرا، اما همینطوری دلم  
برایش سوخت.

(باهشدار) رنگی نشوید!

پی یرو

«افسر آتش»<sup>۱</sup> آنروز، سرگردی بود با اسم ریکاردوس<sup>۲</sup>.  
يك سرگرد بهمین اسم توی پایگاه خودمان داریم.  
توی گردان آتشبار زرهی. همان نیست؟

رودریگو

پی یرو

نه. این یکی، دو سال بعدش رفت آمریکا برای دیدن  
دوره جنگهای میکروبی. بعدش هم دیگر نمیدانم به  
کجا منتقل شد. بهر حال. آنروز مأموریت ویژه هم  
با همین جناب سرگرد ریکاردوس بود. رفت به  
سرخه چشم بند بزنند، اما یارو زیر بار نرفت. من و  
روبین بردیمش و طناب پیچش کردیم به یکی از تیرهای  
پای دیوار. ریکاردوس یکی پنج تا فشنگ بما داد  
و گفت پشت سر هم تا دانه آخرش را در کنیم. مرتب  
هم تذکر میداد که توی نشانه گیری دقت کنیم. آنجا  
بود که برای اولین بار این شعر کوفتی را شنیدم.

رودریگو

(صدائی رسا از دور میخواند:

آه، سرزمین مادر!

۱- کسیکه به جوخه اعدام، فرمان تیراندازی می دهد.

مادر خونین !  
اینهمه اندوهگین نباش  
چرا که همه فرزندان  
به این بدی نیستند

من حالم افتضاح بود . روبین بزانو نشسته بود و من  
پشت سرش و ایستاده بودم . کارابین توی دستم میلرزید .  
همه همکلم از سرما یخ زده بود . بنظرم می رسید که  
پنجه پاهایم توی برفها سیاه شده . صورتم را چسبانده  
بودم به قنداق تفنگ و از فاصله ده متری خیره شده  
بودم به سینه خوزالیو . لا کردار ، با آن صدای جیغ  
جیغویش یکریز شعر می خواند :

(صدائی رسا از دور می خواند:

آه سرزمین مادر!

مادر رنج دیده!

اینهمه نومید نباش

روزی بالاخره

تو هم طعم خنده را خواهی چشید

چون خیلی از فرزندان

در همه حال فریاد می زنند

که زنده باد آزادی)

بعدش فرمان تیرتوی گوشم پیچید .

(صدائی از دور: آتش!)

من و روبین ، هر دو همزمان انگشتان رفت روی ماشه .  
فقط از توی شکاف مگسک دیدم که خوزالیو پرت  
شد روی برفها . گلوله ها طنابهای دور تنش را پاره  
کرده بودند . سرگرد شروع کرد به فحش خواهر و  
مادر دادن به ما .

|         |                                                                                                                                                         |
|---------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| بی پرو  | به شما؟ برای چی؟                                                                                                                                        |
| رودریگو | خوب، برای اینکه فرمان آتش را خود همان سرخه داده بود و ما نتوانسته بودیم تشخیص بدهیم .                                                                   |
| بی پرو  | عجب ناکسی بوده ! (می خندد) اما چه فرقی می کرد؟                                                                                                          |
|         | بهر حال یکی باید آن فرمان را می داد، مگر نه؟                                                                                                            |
| رودریگو | پس مقررات چه می شود؟                                                                                                                                    |
| بی پرو  | راست می گوئی . اینهم يك حرفیست . این خوکهای سرخ دوست دارند همه جا مقررات رازیر پا بگذارند .                                                             |
| رودریگو | بعدش سرگرد ریکاردوس رفت بالای سراو و کمربش را کشید بیرون . يك براونینگ <sup>۱</sup> خوشدست بود . نوی نو . ماشه را چکاند اما تیر درنرفت . نمی دانم چرا . |
|         | اسلحه گیر کرده بود . آن ناکس هم ول کن معامله نبود . جناب سرگرد را حسابی کلافه کرده بود . نوی خورش غرق شده بودها ، اما یکنفس شعر می خواند .              |
|         | صدائی ضعیف و شکسته از دور می خواند :                                                                                                                    |
|         | آه سرزمین مادر !                                                                                                                                        |
|         | مادر داغدار !                                                                                                                                           |
|         | سوگوار باش ، سوگوار .                                                                                                                                   |
|         | چرا که یکی از فرزندان                                                                                                                                   |
|         | دژخیم از کار درآمده است                                                                                                                                 |
| بی پرو  | الهی ! سنگ جان ! هنوز نمرده بود ؟                                                                                                                       |
| رودریگو | نه . همه گلوله ها به زیر شکم و پاهایش خورده بود .                                                                                                       |
|         | و او همینطور یکریز و رمیزد .                                                                                                                            |
| بی پرو  | حقش بود بجای چشمها ، دهنش را می بستید .                                                                                                                 |

### 1. Browning

رودریگو

ما چه می‌دانستیم اینطوری پیش می‌آید . سرگرد  
صدایمان زد . من و روبین دویدیم جلو . پسر ، چه  
منظره‌ای ! دل نداشتم نگاه کنم . روی آن برفها ، خون  
و نفسش با هم الومی کردند . سرگرد بمن دستورداد  
که بما کارابینم يك گلوله توی مغزش بزنم . اما من  
هر پنجتافشنگم راشلیك کرده بودم . روبین هم همینطور .  
خودش بما دستور داده بود .

پی‌رو

رودریگو

کس دیگری آن دور و اطراف نبود؟  
نه ، بجز راننده‌ها ، که هیچکدامشان مسلح نبودند .  
ریکاردوس نمی‌دانست چکار کند . هی با براونینگش  
ور می‌رفت و فحش می‌داد . آن یاروسرخه هم از  
نفس نمی‌افتاد .

(صدائی ضعیف و شکسته از دور می‌خواند:

آه سرزمین مادر!

مادر قهرمان!

سرافراز باش

صدای فرزندانت را نمیشنوی

که از اعماق سینه‌هاشان

فریاد می‌زنند:

که برپا اسپانیا

سرزمین آفتاب

برپا !)

پی‌رو

عجب برنامه‌ای ! خوب ، می‌گذاشتید آنقدر خنودن از  
تنش برود تا سقط شود .

رودریگو

اگر می‌خواستیم اینکار را بکنیم ، اول می‌بایست آن  
چاك دهن دریده‌اش را می‌بستیم . با آن ور زدنهایش

پی‌پرو (خندان) پس مشکلی داشتید، هاپسر؟ يك مشکل گت و گنده !

رودریگو چه جور هم! آنوقت سرگرد ریکاردوس دیوانه شد . کمریش را گذاشت توی جلدش. بانوك پوتین، بزور خوزالیورا دمرو خواباند. صورتش را فرو کرد توی برف ، پاشنه پایش را گذاشت پس کله‌اش و آنقدر فشار داد تا نفله‌اش کرد.

پی‌پرو مثل کرم لهش کرد، ها؟ خوب فنی بکار بست. حتماً که فن تمیزی زد.

رودریگو روبین خوب خودش را نگهداشت. اما من همانجاروی برفها بالا آوردم.

پی‌پرو می‌بینم که اولین دفعه مال تو خیلی پر ماجرا بوده، نه رودی؟  
رودریگو آره، خیلی سخت گذشت.

پی‌پرو سرگرد ریکاردوس به‌ات نپريد که چرا بالا آوردی ؟  
رودریگو همانموقع، نه. چیزی نگفت. (مکث) شبش تب کردم. سه روز خدا افتاده بودم. روز چهارم ، سرگرد احضارم کرد به اطاقش. يك تویب‌خنامه گذاشت لای پرونده‌ام. بمن گفت که وضعیت آنروز، همه‌اش تقصیر من بوده. چرا؟ برای اینکه بالا آورده بودی؟

رودریگو فهمیده بود که من گلوله‌هایم را به خوزالیو نزد.

پی‌پرو واقعاً نزده بودی؟

رودریگو نه.

پی‌پرو عمداً ؟

رودریگو

عمداً. سرلوله را باندازهٔ يك بندانگشت گرفته بودم  
به راست تا گلوهایم به اش نخورد.

پی پرو

ریکاردوس از کجا بو برده بود؟

رودریگو

فقط گلوله‌های روبین به اش خورده بود. برای همین  
بود که فقط پائین تنه اش آش و لاش شده بود. هر تازہ  
کاری هم می توانست این را بفهمد.

پی پرو

اما خودمانیم پسر، خوب کاری نکرده بودی. حقش  
نبود آرتیست بازی در بیاوری. بگمانم از همان اول کار،  
بفهمی نفهمی داشتنی رنگی میشدی، نه؟

رودریگو

تو اینجا راحت میتوانی راجع به همه چیز اینطور  
بی دغدغه حرف بزنی، پی پرو. ولی اگر آنجا باشی،  
توی بحبوحهٔ کار، قضیه يك چیز دیگر می شود. من  
این ماجرا را برایت تعریف کردم تا بفهمی که کار  
ساده ای نیست. بیخود به خودت وعده دادی. اگر از  
پسش بر نیائی، افتضاحی می شود که آنسرش ناپیدا.  
بهتر است خودت را گرفتار این دغمصه نکنی. پایت  
را بکش کنار، پی پرو. این مأموریت ویژهٔ کوفتی را  
ولش کن.

پی پرو

نه رودی. منکه حرفت را قبول کردم. قبول کردم که  
هر کاری دفعهٔ اولش سخت است. اما یاد می گیرم،  
کاری ندارد که. توجوری با من حرف می زنی انگار  
يك الف بچهٔ پیشاهنگم. ببین، منکه باندازهٔ يك کتاب  
برایت قصه تعریف کردم. می خواهی باز هم برایت  
تعریف کنم. عجله که نداری، هاپسر؟

رودریگو      نه، فعلاً عجله‌ای ندارم.  
 پی‌رو      دلواپس سوفیاهم که نیستی؟ حتماً حالا حسابی خوابیده،  
                  مگر نه؟  
 رودریگو      آره، حتماً دواهایش را خورده و خوابیده. آنا مواظبش  
                  است.  
 پی‌رو      عالی شد. با يك آبجوی دیگر موافقی؟  
 رودریگو      بدم نمی‌آید. اما از این به بعد، حسابش پای من.  
 پی‌رو      نه، نشد!  
 رودریگو      چرا، چرا پی‌رو. از این به بعدش پای من.  
 پی‌رو      او آه! دست نگهدار پسر. امشب هر چقدر که بخوریم،  
 پای من است. حالیت شد؟ آنقدر می‌خوریم تا تبدیل  
 بشویم به دوتا بشکه آبجوی پلمپ شده. قبول؟  
 رودریگو      باشد، هر جور تو بخواهی.  
 (پی‌رو، با تئولیوانش روی میز تقه می‌زند و با اشاره  
 انگشت، سفارش دوبار دیگر را میدهد)  
 پی‌رو      میدانی بدی تو چی است رودی؟ همیشه طوری با  
 دوستهایت حرف می‌زنی که انگار بابا بزرگشانی!  
 توی اسپانیای باین بزرگی هزارتا آدم دیگر مثل تو  
 است. آدمهایی را می‌گویم که به مأموریت‌های ویژه  
 می‌روند. اما شرط می‌بندم هیچکدامشان باندازه تو،  
 کارشان را گنده نشان نمی‌دهند. چه‌ات است؟ تیردر  
 کردن که اینهمه فن و اصول ندارد. تو خودت چون  
 دفعه اولت دل‌پیچه گرفته بودی، خیال می‌کنی همه  
 همینطور اند. من خودم بار اولی که يك آدم زنده را

با تیر زدم یادم نیست . اما بار آخرش ، کاملاً یادم است . توی آستوریا<sup>۱</sup> بود . نمی دانم دهکده های آن دور و اطراف را هرگز دیدی یا نه . همه فکسنی و مخروطی به اند . چند مورد اتفاق افتاده بود که ستونهای موتوری ما را ، موقع عبور از توی آن دهکده ها ، منفجر کرده بودند . میدانی کار کی ها بود؟ کار بچه ها ، بچه های فسقلی . بزرگترها ، تا چشمشان به واحدها می افتاد ، زودی می چپیدند توی لانه هایشان . اما بچه ها ، اوه خدا لعنتشان کند ، توی کوچه ها می پلکیدند و بنا می کردند به بازی با توپ و تپله هایشان .

(صدای بازی بچه ها ، همراه با صدای عبور خودروهای

نظامی از بیرون بگوش می رسد)

بعدش هم ، همینکه ستون ماشینها رد می شدند ، توپ و تپله هایشان را پرت می کردند بطرف ماشین آخری .  
(صدای انفجار ، همراه با سروصدای فرار بچه ها از بیرون بگوش می رسد)

متوجهی رودی؟ توی اسباب بازیهایشان مواد منفجره کار می گذاشتند ، می شد عینهو نارنجك جنگی . از باباهای ناکسشان یاد گرفته بودند . تخم و ترکه همان معدنچی ها بودند دیگر .

می فهمم . این انچوچکها توی همان باروت و دینامیت ها بزرگ می شوند .

رودریگو

خلاصه واحدها را حسابی عاصی کرده بودند . از ترس این تخم لقها جرأت نداشتیم توی هیچ دهکده ای

پیرو

با بگذاریم.

(صدای آمرانه‌ای از بیرون؛

صدا: گم شوید توله سگ‌ها!

صدای همه‌ه بچه‌ها

صدا: گورتان را گم کنید دیگر!

صدای ممتد رگبار گلوله‌ها و چند صدای

متفرق که: بگیرش، بگیرش! نگذار فرار کند!

رو راست بگویم. اعصاب همه را خرد کرده بودند. مگر تیر هوایی بخرجشان می‌رفت! از اینور دنبالشان می‌کردی، از آنور سروکله‌شان در می‌آمد. تا اینکه بالاخره از بالا دستور رسید که بهر قیمتی شده باید مسیرها را پاک کنیم. آنوقت بود که راه کار آمد دستمان. کودک نوازی شروع شد! چند نفر از ماها مأمور شده بودیم که پیشاپیش ستون حرکت کنیم و مگسها را کیش کنیم. دیدن هرجنبنده‌ای همان ونعل کردنش همان! حتی وروجک‌هایی را هم که توی خاک و خله‌ها کون خیزه می‌کردند، می‌زدیم. بسکی چشمان ازشان ترسیده بود.

صدای تک تیرهای پراکنده از بیرون بگوش میرسد.

و صدای دسته جمعی بچه‌هایی که با هم می‌خوانند:

سینیورها گفتند: به‌تان کار می‌دهیم،

اما گرمگی سوغات آوردند.

گفتند: برایتان صلح می‌آوریم،

اما هزارها قبرپیشکش کردند.

گفتند: به شما آسایش می‌بخشیم،

اما جوخه‌ها را و برویمان ردیف کردند.

اما سینیورها! نان، صلح، آزادی

اینها چیزهاییست که ما می‌خواهیم<sup>۱</sup>  
 از آن ببعد دیگر برد با ما بود. او آخر، آنقدر ورزیده  
 شده بودیم که هیچکدام از گلوله‌هایمان هدر نمی‌رفت.  
 هر گلوله‌ای کار یکی از آن تخم لق‌ها را می‌ساخت  
 (صدای تك تیری از بیرون و متعاقب آن، صدای «آخ»  
 بچه‌ای)

دیگر حسابش از دستان در رفته بود، هیچکداممان  
 نمی‌دانستیم که چندتایشان را شکار کردیم...

نه پی‌رو، موضوع این نیست که آدم بتواند با هر گلوله  
 يك بچه را بیاورد. توجه نمی‌کنی که من دارم ...  
 نه رودی، نه. نگذاشتی حرفم را تمام کنم. اصل قضیه  
 يك چیز دیگر است. یادم می‌آید که توی همان ماجرا،  
 یکبار با دوسه تا از بچه‌ها شرط بسته بودیم که همان  
 جور در حال حرکت، از توی جیب، ها! همان جور  
 در حال حرکت، يك سرخ شیرخواره را توی بغل  
 مادرش بزنیم. آنهم از يك فاصله صدمتری. طوری  
 بزنیمش که فقط بچه نفله شود و صدمه‌ای به مادره  
 نرسد. فکر می‌کنی کی شرط را برد، ها پسر؟

فرضاً که تو برده باشی. این مسئله‌ای را حل نمی‌کند.  
 چرا حل نمی‌کند؟

نه، نمی‌کند. برای اینکه فرق دارد.  
 چه فرقی آخر؟

فرق دارد پی‌رو، خیلی هم فرق دارد.

رودریگو

پی‌رو

رودریگو

پی‌رو

رودریگو

پی‌رو

رودریگو

۱- از يك ترانه قدیمی باسکی.

بین رودی، انصاف داشته باش. تو چرانمی خواهی...  
گفتگوی بی پرو با رودریگو کماکان ادامه می یابد.  
حرکاتشان دیده می شود اما صدایشان دیگر بگوش  
نمی رسد.

نور صحنه بتدریج ضعیف می شود لیکن این مکالمه  
بی صدا، همچون مشاجره ای بی پایان، جریان دارد...

» پرده «



پرده دوم

---

## صحنه

---

نیمکتی در پارک عمومی. پی‌پرو پاکتی ذرت بوداده  
در دست دارد و روی نیمکت نشسته است. تنهایی  
و سکوت

رودریگو که اعلامیه‌ای در دست دارد و مشغول  
خواندن آنست، سلاانه سلاانه وارد پارک می‌شود. بی‌آنکه  
تمام اعلامیه را خوانده باشد، با عصبانیت وانزجار،  
مچاله‌اش می‌کند. و درست در همین لحظه، چشمش  
به پی‌پرو می‌افتد. پی‌پرو هنوز متوجه او نشده.

(از همان دور) سلام پی‌پرو. گوشه گیر شدی. خبری

رودریگو

شده؟

(سر برمی‌گرداند) آه، عصر بخیر رودی.

پی‌پرو

(نزدیک می‌شود و می‌ایستد) تو حالا باید توی میخانه

رودریگو

باشی، اینجا چکار می‌کنی؟

از حالا؟ اوه، نه پسر. هنوز آفتاب نشست نکرده.

پی‌پرو

فعلاً ترجیح می‌دهم آفتاب بگیرم. می‌گویند آفتاب

- پائیزی برای استخوان پیرمردها مفید است.  
 رودریگو (می‌نشیند) این اولین باریست که اعتراف می‌کنی پیر  
 شدی. قبلاً می‌زدی زیرش.
- پی‌یرو بعضی از واقعیتها را نمی‌شود نادیده گرفت. خوب،  
 تو خودت توی پارک چکار می‌کنی؟ آمدی دختر  
 بتور بزنی؟
- رودریگو دیگر از من و تو گذشته سرکار دیاز! منبعد نوبت  
 بچه‌هایمان است.
- پی‌یرو (پاکت ذرت را به تعارف جلوی او می‌گیرد) بزنی!  
 رودریگو نه، متشکرم. تشنه‌ام می‌کند.
- پی‌یرو (مشتی ذرت بدهان می‌ریزد) مادرید خوش گذشت.  
 رودریگو برای تفریح که نرفته بودم.
- پی‌یرو بهر حال خوب بود، چون سوفیا حالش خوب شده،  
 مگر نه؟
- رودریگو آره. اما تو از کجا میدانی؟
- پی‌یرو دو سه روز قبل دیدمش. سوار اتوبوس بود. از توی  
 خیابان برایش دست تکان دادم. گمانم متوجه نشد.  
 خیلی وقت بود ندیده بودش. برای خودش زنی شده.  
 رودریگو هنوز حالش کاملاً خوب نشده. پوست کلفتی می‌کند  
 که از خانه می‌زند بیرون. نمی‌دانم چه مرگش است  
 که توی خانه بند نمی‌شود.
- پی‌یرو دخترها توی این سن و سال هـزار جور سرو سودا  
 دارند. خوب، حالا چه‌اش بود؟
- رودریگو از همین ناراحتیهای معمول زنانه. چه میدانم!

پی‌یرو

می‌فهمم. زن‌ها همیشه این استعداد را دارند که مبتلا به بیماری‌های مخصوص خودشان بشوند. گرتای<sup>۱</sup> منم سربیکی از همین مرضها بود که مرد، یادت هست؟ بعد از پس انداختن بنیفاسیو<sup>۲</sup> دیگر روز خوش ندید. نمی‌دانم دکترها چه بلائی سرش آوردند. بعد از دهسال، بالاخره رحمش عفونی شد و مرد.

رودریگو

خوشبختانه مال سوفی چیز خطرناکی نبود.

پی‌یرو

خیلی خرجت شد؟

رودریگو

نه بیشتر از آنچه‌ی که فکر می‌کردم.

پی‌یرو

پس شانس آوردی.

رودریگو

چه جور هم!

(مکث)

پی‌یرو

منهم شانس آوردم که امروز دیدمت رودی. تنهانشسته

بودم و برای خودم فکر و خیال می‌کردم.

رودریگو

چه فکر و خیالی؟

پی‌یرو

فکر و خیالات الکی. مدتی می‌شود که دیگر چیز خاصی

ندارم که به‌اش فکر کنم، جز پسر بنیفاس. آن کره‌خر

هم که اصلاً نمی‌دانم توی ویزکایا<sup>۳</sup> دارد چه غلطی

می‌کند. ظاهراً مغزم کششش را از دست داده (مکث)

از بازنشستگی متنفرم رودی، میدانی؟ بازنشستگی توی

ذهن من يك شكل و شمایل بیشتر ندارد، آنهم شكل

و شمایل پدر خدا بیامرزم است. صبح تا غروب روی

1- Greta

2- Bonifacio

3- Vizcaya

يك «صندلی جنبان»<sup>۱</sup> می نشست، يك پتو می انداخت روی زانوهایش و از روی بالکن خانه، زل می زد به آدمهای توی خیابان. فقط همین! صبح تا غروب روی همان صندلی قرازه اش می نشست و تاب می خورد. حتی نهارش را هم همانجا برایش می بردند. سه فصل از سال، برنامه اش همین بود. فقط مواقع شام که میشد، می رفتیم و صدایش می زدیم تا بیاید توی اطاق.

خیلی وقت است که مرده، نه؟

رودریگو

اوه، آن موقع من هنوز ازدواج هم نکرده بودم (مکث) یکروز غروب که مثل همیشه داشتم می رفتم صدایش بزنم تا بیاید توی اطاق، دیدم صندلیش تکان تکان نمی خورد. از همانجا فهمیدم که با عزرائیل ملاقات کرده. معنی بازنشستگی برای من، یعنی این. ولی تو که هنوز خیلی مانده تا بازنشسته بشوی پیرو. چقدر دیگر از خدمت مانده؟

پیرو

رودریگو

پری نمانده، همه اش چهار سال دیگر. بیست و شش سال است که توی این لباسم (مکث) اما میدانی رودی، هیچوقت سعی نکردم روی صندلی جنبان بنشینم. البته آن صندلی جنبان را هنوز هم که هنوز است دارمش. گوشه پستو افتاده، اما هیچوقت رویش نمی نشینم. از هر چه صندلی جنبان است متنفرم. هر وقت که می بینم يك صندلی جنبان سر جایش بیحرکت است و تاب نمی خورد، یاد مرگ می افتم. تو که از

پیرو

۱- صندلی گهواره ای. نوعی صندلی راحتی که سر جایش تاب می خورد.

این اخلاقها نداری، هاپسر، داری؟

رودریگو

نه. من فعلاً نه کاری به صندلی جنبان دارم و نه خیال  
مردن. فکرش را نکن پی‌یر، ولش کن. خوب، امروز  
کجاها بودی؟ یکشنبه‌ات خوش گذشت؟

پی‌یرو

یکراست از خانه آدمم اینجا (مکث) مرکز شهر چه  
خبر؟ شنیدم امروز تظاهرات بود.

رودریگو

آره، توی میدان صلح. نرفتم. فقط دیدم که آدمهای  
زیادی داشتند می‌رفتند آنطرف.

پی‌یرو

باز این سرخهای بوگندو رویشان را زیاد کردند.  
دیگر دارند این مملکت را به گه می‌کشند. تکان  
می‌خوری قشقرق راه می‌اندازند. اگر جلویشان را  
نگیری، ادعای حکومت هم می‌کنند. من می‌شناسمشان  
که چه مادر قحبه‌هایی هستند.

رودریگو

يك چیزی دارد بیخ گوش ما اتفاق می‌افتد پی‌یر،  
يك چیز گنده. اما ما ازش بی‌خبریم. مثلاً تو ببین،  
این زعمای قوم چه مرگشان شده که اینقدر در مقابل  
این لات ولوت‌های خائن بزرگواری نشان می‌دهند  
و چیزی نمی‌گویند؟ سردر نمی‌آورم. قبلاً اینطوری  
نبود، یادت هست پی‌یر؟ تا يك سرخ، یا هر بی‌پدر و  
مادر دیگری می‌خواست رویش را زیاد کند، يك تو  
دهنی محکم به‌اش می‌زدند تا حساب کار دستش بیاید.  
اما حالا ببین، فوج فوج از این بی‌سروپاها جمع  
می‌شوند. ورهم و هرچه به‌دهنشان می‌رسد به همه  
کس می‌گویند. هیچکی هم به‌اشان نمی‌گوید بالای

چشم‌تان ابروست. تو فکر نمی‌کنی که اتفاق دارد می‌افتد؟

پی‌رو

یعنی يك اتفاق ناجور؟ نمی‌دانم، ممکن است (مکث)  
فی الواقع زیاد هم بیراه نمی‌گوئی رودی. اوضاع يك  
جور دیگر شده. انگار حفظ امنیت کشور، دیگر  
برای هیچ دستگاهی اهمیت ندارد. یادم است که توی  
خوابانیدن اعتصابات معدنچی‌های «ویزکایا»، گارد  
امنیت چطوری عمل می‌کرد. مثل شیر. ما را از این  
پایگاه فرستاده بودند به کمکشان. پوست کارگرهای  
معدن را کندیم. تمام کانون و اتحادیه‌شان را داغان  
کردیم. تازه اعتصاباتشان برای چی بود، چندرقاز  
اضافه دستمزد. اما حالا، انگار دستگاه دیگر هیچ  
اهمیتی به این اغتشاشها نمی‌دهد. حق با تو است  
رودی، باید رمزی توی کار حکومت باشد (مکث)  
عده‌شان زیاد بود؟

کی‌ها؟

رودریگو

همانهایی که گفتی داشتند می‌رفتند طرف میدان صلح.  
منکه تا خود میدان نرفتم. اما تا آنجا که دیدم، آره،  
خیلی زیاد بودند.

پی‌رو

آدم هول برش می‌دارد. خوب، ایندفعه چه مرگشان  
بود؟

رودریگو

(اعلامیه مچاله شده را بسمت او می‌گیرد) هرچی هست،  
این تو نوشته. بگیر بخوانش. با اصطلاح، قطعنامه‌شان  
است!

پی‌پرو چه گه خوردنھا! خوب، چی نوشته؟  
 رودریگو بگیر بخوانش .

پی‌پرو مگر تو خودت نخواندیش ، ها پسر ؟ نخواندیش؟  
 رودریگو نه همه‌اش را .

پی‌پرو همه‌اش که لازم نیست . هرچقدرش را که خواندی  
 برای منم تعریف کن .

رودریگو (درحالی‌که اعلامیه را صاف و صوف میکند) يك مشت  
 شر و ور . بگذار برایت بخوانم.

پی‌پرو از وسط‌هایش بخوان . از چس نفسی بدم می‌آید .  
 رودریگو اوه، اینجا را باش پی‌پرو! صدجور غلط زیادی کردند!  
 پی‌پرو یاالله پسر! بخوانش ببینم چه مرگشان است .

رودریگو من خودم اینجا‌هایش را نخوانده بودم. گوش کن .  
 صدای يك سخنران ، در میان همه‌ جمعیت ، از  
 بیرون بگوش می‌رسد:  
 دراین تجمع متحدانه ، ما کارگران بخش صنایع ،  
 معادن و کارگاهها بدینوسیله مؤکداً خواستار آن  
 هستیم که دولت در موارد زیر به خواستهای صنفی  
 دموکراتیک ما زحمتکش‌ان، بدون کم و کاست، پاسخ  
 مساعد دهد:

۱- قوانین کار تغییر یابد و لوایح جدید کارگری با  
 نظر نمایندگان اتحادیه‌های ما ، بنفع کارگران  
 اصلاح شود.

---

۱- گفتنی است که تا قبل از سال ۱۹۶۵ هرگونه تظاهرات ، اجتماعات  
 و اعتصابات صنفی و سیاسی در اسپانیا ممنوع بود. دراین سال ، با تصویب قانونی  
 ویژه، حق اعتصاب برای مسائل اقتصادی، آزاد و برای مسائل سیاسی ممنوع اعلام  
 شد. اما از سال ۱۹۶۶ با سرکوب هر نوع تظاهرات اعم از صنفی یا سیاسی، این قانون  
 عملاً زیر پا نهاده شده بود.

صدای جمعیت: هوله!

۲- برای کلیه کارگران بیکار و اخراج شده، ایجاد کار شود.

صدای جمعیت: هوله!

۳- استخدام و اخراج کارگران باید با نظر و طبق تصمیم سندیکای خودمان صورت بگیرد.

جمعیت: هوله!

۴- اعتصاب، اعتراض و تجمع کارگران بعنوان حق مسلم و قانونی، شناخته شود و به مداخله، تعرض و تجاوز پلیس، گارد امنیت و سایر نیروهای انتظامی به حریمهای مقدس کارگری و مسائل صنفی، خاتمه داده شود.

جمعیت: هوله!

۵- حقوق ها و دستمزدهای ما بموازات افزایش هزینه زندگی، ترمیم گردد.

: هوله!

۶- ساعات کار کارگران در هفته به چهل ساعت تقلیل یابد

: هوله!

۷- در ایام بیماری و اضطرار، حقوق کارگران، معادل روزهای عادی کار پرداخت شود.

: هوله!

۸- جریمه های نقدی و سایر جریمه های ظالمانه ای که تماماً بضرر کارگران است، از آئین نامه های انضباطی لغو شود.

: هوله!

۹- برای کارگران از کار افتاده و بیمار، شوراها ی بررسی عادلانه تشکیل شود.

: هوله!

۱۰- وسائل رفاهی، بهداشتی و ایمنی کارگران

تأمین شود و سطح خدمات عمومی ، خاصه برای  
کارگران معادن، افزایش یابد.  
: هوله !

۱۱- رفقای کارگر یا هوادار کارگر که در اعتصابات  
اخیر دستگیر و به زندان افکنده شده‌اند، بدون هیچ  
قید و شرطی، آزاد گشته واز...

پی‌رو زکی! دوازده ، همه اسپانیاییهای با پدر و مادر از  
اسپانیا بیرون رفته و مملکت را دو دستی تقدیم ما  
بی‌پدر و مادرها سازند! آره ارواح بابایشان! ولش  
کن رودی، تا همینجایش دیگر بس است. حوصله‌ام  
را سر بردی.

رودریگو (با قهقهه) حالا کو! همینطور تا شماره بیست و پنج  
رفته جلو.

پی‌رو هرچی گیرشان آمده چپانده‌اند توی اعلامیه‌شان  
ناکسها! (مکث) ولی اینها که سرخ‌اند رودی . تو  
اینطور فکر نمی‌کنی، ها پسر؟ اگر هم سرخ نباشند ،  
بهر حال رنگی که هستند، مگر نه؟

رودریگو قطعنامه‌شان که بدجوری بوی اغتشاش می‌دهد.

پی‌رو شرارت و خیانت. واقعاً که همین بورا میدهند. این  
کارشان است. متعجبم رودی، چرا کسی دندانهایشان  
را خرد نمی‌کند؟ پس پلیس روزاز به چه دردی  
می‌خورد؟ که فقط آخر شبها برود توی کافه‌ها، مست‌ها  
و جنده‌ها را باز داشت کند؟ عجب مملکتی شده‌ها! پس  
این زندانها را برای کی‌ها ساختند؟ برای عمه من !  
می‌خواهی بگوئی دیگر بشم و پبلی دستگاه هم ریخته؟  
رودریگو

پی‌یرو

نه رودی، اینرا نگفتم. اما همانطور که گفتی، اتفاقات عجیب و غریبی دارد می‌افتد. من هیچوقت یاد نمی‌آید که اینقدر به این اوباش میدان داده باشند. کاش می‌رفتیم و کاسه و کوزه‌هایشان را بهم می‌ریختیم. ما که گارد امنیت نیستیم پی‌یرو. دنبال دردرس می‌گردی؟

رودریگو

پی‌یرو

این دردرس نیست پسر. این وظیفه‌ی هر اسپانیایی وطن پرست است.

رودریگو

پی‌یرو

یعنی پلیس‌های این شهر، وطن‌پرست نیستند؟ چه میدانم. اگر هستند پس چرا آبی ازشان گرم نمی‌شود؟ بهم زدن اینجور توطئه‌ها که دیگر کاری ندارد. محاصره‌شان کن و چند تا از گنده‌ترهایشان را بگیر زیر باتوم. آنوقت بقیه، مثل زلزله زده‌ها در می‌روند. اینطوری که معنی ندارد (مکث) بنظر من از همان اولش نمی‌بایست بگذارند اینهمه اراذل يك‌جا جمع بشوند، حقش هم همین است. تو چه فکر میکنی، ها پسر؟

رودریگو

با نظرت موافقم پی‌یرو. اگر بخواهند همین جوری پیش بروند، قول می‌دهم که من بعد همه‌ی یکشنبه‌ها همین بساط باشد. طویله که نیست، هی دورهم جمع میشوند و بعبع می‌کنند.

پی‌یرو

درست فهمیدی رودی، کارمان درآمده. من بعد هر یکشنبه همین بساط است.

رودریگو

(با عصبانیت، اعلامیه را پاره پاره می‌کند و دور می‌ریزد)

مگر اینکه دستگاه هر چه زودتر فکری بحال مردم این شهر بکند. و گرنه این شپش‌ها از سروروی همه بالا می‌روند.

پی‌رو      حالامی فهمم. ولینگتن<sup>۱</sup> راست می‌گفت که ما اسپانیایی‌ها شجاع هستیم اما بی‌انضباطیم (مکت) هنوز تظاهراتشان ادامه دارد؟

رودریگو      (از جابر می‌خیزد و به آنسوی پارک سرک می‌کشد) ظاهراً هنوز بعضی‌ها دارند بهمان طرف می‌روند. عده‌ی کسانی که دارند از آنجا برمی‌گردند خیلی کم است (می‌نشیند) دور همدیگر جمع شده‌اند که فقط همین مزخرفات را گوش بدهند یا برنامه‌های دیگری هم توی کار است؟ نکند يك سری برنامه‌ی تفریحی هم گذاشته‌اند که خلایق را بکشانند طرف خودشان.

رودریگو      خبر ندارم پی‌رو. شاید برنامه‌های دیگری هم توی کارشان باشد. می‌خواهی برویم سری بزنیم؟  
پی‌رو      گور بابایشان. نمی‌خواهم صدای نکتشان را بشنوم. حرصم می‌گیرد.

رودریگو      پس شانس آوردی که صدایشان به اینجا نمی‌رسد.  
پی‌رو      لابد بلندگوی درست و حسابی ندارند. و گرنه از میدان صلح تا اینجا چندان راهی نیست. هوله، هوله، زهرمار! (سکوت) برویم آبجو بزنیم؟

رودریگو      نه پی‌رو، امشب نه. به‌آنا قول دادم که شام بروم خانه.

---

۱ - Wellington فرمانده معروف انگلیسی که در رأس ارتشهای متفق اروپا، ناپلئون را شکست داد.

بعد از اینکه از مادرید برگشتیم ، این اولین شبی است که قرار شده همه دور همدیگر جمع بشویم نمی‌خواهم از دستش بدهم.

پی‌پرو از دستش نمی‌دهی رودی. فقط یکی دو تا آبجو. وقت زیادی نمی‌گیرد.

اوه ، نه . به آبجو خوردن تو نمی‌شود اعتماد کرد . وقتی شروع کردی، دیگر خاتمه‌اش با کرام‌الکاتبین است .

پی‌پرو (می‌خندد) من امشب اگر مست نکم، غصه این تظاهرات مریضم می‌کند. باید بروم و یکجوری خودم را مشغول کنم .

رودریگو فراموش کن . برای فکر کردن به این جور مسائل ، آدمهای گنده‌تری توی این مملکت وجود دارند.

پی‌پرو اگر آنها به پشمشان نگرفتند چی ؟ ها پسر ، آنوقت چی ؟

رودریگو حتماً فکری بحال می‌کنند. هنوز این مملکت آنقدرها هرج و مرج نشده که اینقدر مأیوس شده باشی. اگر قرار باشد کبوترها را بادست بگیری، باید اول برایشان دان پاشی . اینطور نیست ؟

پی‌پرو امیدوارم حق باتو باشد . (مکث) بالاخره برنامه آبجو بکجا کشید ؟ موافقی یا نه ؟

رودریگو اگر سرپائی باشد ، موافقم . فقط یک بطر . نه کم نه زیاد. این شرط با مزاجت سازگار هست ؟

پی‌پرو اینکه خیلی ظالمانه است پسر. فقط یک بطر ؟

|         |                                                   |
|---------|---------------------------------------------------|
| رودریگو | فقط یکی !                                         |
| پیرو    | پولش پای تو ؟                                     |
| رودریگو | نچ نچ ! هر کی پای خودش !                          |
| پیرو    | پس دوبطر، دومیش مهمان من .                        |
| رودریگو | همان يك بطر پی‌یر. هر کی هم پای خودش.             |
| پیرو    | ای لعنت به تو! تودیگر چه جور همپاله ای هستی؟      |
| رودریگو | چی شد ؟ قبول؟                                     |
| پیرو    | بجهنم! قبول. حالا برویم تابیینیم بعد چطور میشود.  |
| رودریگو | بعد ندارد پی‌یر. فقط یکی. قول بده .               |
| پیرو    | اوه دست بردار پسر. تو یکیت را بخور و گورت را      |
|         | گم کن . چکار به کار من داری ، ها ؟                |
| رودریگو | پس من هروقت که خواستم میتوانم بروم منزل؟          |
| پیرو    | هروقت که خواستی ، برو .                           |
| رودریگو | و تو مزاحم نمیشوی ؟                               |
| پیرو    | نه ، نمیشوم .                                     |
| رودریگو | هیچ اصرار و سماجتی هم برای نگهداشتن من نمیکنی؟    |
| پیرو    | نه ، نمی‌کنم.                                     |
| رودریگو | قول شرف ؟                                         |
| پیرو    | اوه ، تو اگر دختر بودی چقدر ناز می کردی؟          |
| رودریگو | قول شرف پی‌رو؟                                    |
| پیرو    | قول شرف پسر، قول شرف ! میدانی رودی ، تو من        |
|         | را یاد یکی از دوستانم می‌اندازی . آنوقتها خیلی    |
|         | جوان بودم . گمانم پسرم تازه بدنیا آمده بود. ما را |
|         | فرستاده بودند به جبل الطارق برای پاسداری تنگه .   |

يك شب كه كشيگمان تمام شده بود ، با چند تا از  
 بچه‌های جور، قرار گذاشتيم كه برويم الواتی . اما  
 پول زیادی توی چمنهٔ هیچکداممان نبود. قرار گذاشته  
 بودیم . . .

(یکهو صدای درهمی از بیرون پارک بگوش می‌رسد،  
 صدائی حاکی از تعقیب و گریز ؛ صدای پاهائی که  
 می‌دوند ، صدای سوت و آژیر پلیس‌ها ، صدای  
 اغتشاش، صدای بگیر و ببند ، صدای شعار و فرار و  
 مقابله . . .

رودریگو

(یکه خورده) چه خبر شده ؟

پی‌پرو

(یکه خورده) شلوغ پلوغ شده ؟

(صداها نزدیکتر می‌شوند. هردو از جایشان برمی-  
 خیزند و به بیرون از پارک ، بسمت صداها ، سرک  
 می‌کشند)

رودریگو

آنجا را نگاه کن پی‌پر. انگار ملخ به‌اشان حمله کرده  
 باشد ، از هم پاشیده شدند.

پی‌پرو

(به‌وجد آمده) هی جانمی! نگفتم پسر، نگفتم پلیس‌های  
 ما نمیگذارند كه این اراذل رویشان را زیاد كنند  
 (غیه میکشد) هو هوو . . . ! مثل صاعقه زده‌ها دارند  
 جیم می‌شوند!

رودریگو

دنبال سوراخ دعا می‌گردند پی‌پر . نگاهشان كن ،  
 ها ها ! برویم جلو تر سیاحت كنیم.

پی‌پرو

از همینجا سیاحت كن پسر ، امن تر است ، دروغ  
 می‌گویم، ها ! پلیسها دارند مثل تیر دنبالشان می‌روند.  
 قول می‌دهم تا شب نشده صد نفرشان را بیشتر گیر

بیاندا از نند.

«شدت وتداوم همه‌ها»

(کم کم همه‌ها و صداها ضعیفتر می‌شود، به‌جز چند صدای پای منفرد که کاملاً نزدیک شده و واضح‌تر بگوش می‌رسند، پی‌رو آستین رودریگو رامی چسبد و به‌او هشدار می‌دهد)

هی رودی، آنجا را نگاه کن. آن دوتا، دخترهایت نیستند؟

دخترهای من؟ کو؟

رودریگو

آنطرف پسر، آن چند نفری را می‌گویم که از نرده‌ها پریدند این‌ور.

پی‌رو

(صدائی نفس‌زنان از نزدیک: بدو سوفی، معطل‌نکن! صدای دیگر: بگذار کفش‌هایم را در بیاورم. با این پاشنه‌ها نمی‌شود دوید.

صدای اول: بجنب، بجنب، از این‌ور بیا، کجا می‌روی؟

صدای دوم: آمدم‌کلود، آمدم. بدو!

صدای پاها در حال ضعیف شدن است)

(هراسان) خودشانند. (بافریاد) صبر کنید ببینم. آهای

رودریگو

کلود، سوفی! (صداها دور می‌شوند) بچه‌ها صبر کنید! سوفیا! کلودیا! بایستید تخم جن‌ها! (صداها کاملاً محو می‌شود) یعنی چه!

(سکوت)

(می‌نشینند) فکرش را می‌کردی رودی؟

پی‌رو

این حرامزاده‌ها اینجا چکار می‌کردند؟ (می‌نشینند)

رودریگو

این‌ها دیگر توی میدان چی می‌خواستند؟ سردر نمی‌آورم!

پی‌پرو      خوب ، رفته بودند تظاهرات .  
 رودریگو      گه خوردند که رفتند . با اجازه کی ؟ قلم پاهایشان را  
 می‌شکنم . کی به‌اشان اجازه داده بود هرجهنمی که  
 دلشان می‌خواهد ، بروند ؟  
 پی‌پرو      ولی توی تظاهرات بودند رودی . ندیدی چطوری  
 سراسیمه داشتند درمی‌رفتند .  
 (مکث)  
 رودریگو      حتماً رفته بودند تماشا .  
 پی‌پرو      (رندانه) فقط تماشا ؟  
 رودریگو      (خود را بازیافته) جوان‌اند دیگر ، کنجکاو‌اند . حتماً  
 فقط رفته بودند تماشا .  
 پی‌پرو      تماشای چی ؛ يك مشت آشوبگر ، هاپسر ؟  
 رودریگو      خوب ، معلومست ، چرا که نه ؟  
 پی‌پرو      ولی آنطور که آنها درمی‌رفتند ، معلوم بود که چندان  
 بی‌تقصیر هم نبودند .  
 رودریگو      ترسیده بودند . برای همان درمی‌رفتند . مطمئنم .  
 پی‌پرو      ولی وقتی صدایشان زدی ، محلت نگذاشتند رودی ،  
 متوجه نشدی ؟  
 رودریگو      خوب ، شلوغ پلوغ بود ، حتماً نشنیدند .  
 پی‌پرو      هی پسر ! باخودت رو راست باش . خوب میدانی که  
 صدايت را شنیدند . کلودیا حسابی تو را شناخت .  
 حتی سوفیا هم يك لحظه زل زد به ما ، اما زودی در  
 رفت . بقیه‌شان هم همینطور ، خوب ، این حرکات یعنی  
 چه ، هاپسر ، یعنی چه ؟

|         |                                                  |
|---------|--------------------------------------------------|
| رودریگو | منظورت از این حرفها چی است؟                      |
| پیرو    | منظورم اینست که پس دخترهای تو هم . . .           |
| رودریگو | نه ، حتم دارم که نه .                            |
| پیرو    | خودت را گول زن رودی. پس آنجا چکار میکردند؟       |
|         | تا بحال دیدی کشیשהا بروند تماشای گاوبازی؟        |
|         | (رودریگو خاموش و درمانده نگاهش می کند)           |
|         | (سکوت)                                           |
| رودریگو | (باخودش) اگر صحت داشته باشد، خودم میکشمشان،      |
|         | قسم می خورم ! (مکث) آرزو می کنم که چشمهایم       |
|         | اشتباهی دیده باشد.                               |
| پیرو    | چشمهای تو ممکن است، اما چشمهای من، تا بحال       |
|         | هیچوقت اشتباه نکرده.                             |
| رودریگو | سوفی، کلود. یا مسیح! آخر چطور توانستید، توله-    |
|         | سگها !                                           |
|         | (سکوت محتمل)                                     |
| پیرو    | پس دوتا سرخ توی خانهات داشتی و خودت خبر          |
|         | نداشتی، ها؟                                      |
| رودریگو | اوه، نه! دخترهای من سرخ نیستند پیرو، یقین دارم.  |
| پیرو    | رنگی که هستند، یعنی نیستند، ها پسر؟              |
| رودریگو | نه، نمیتوانند باشند . من برایشان پدر خوبی بودم . |
|         | همیشه خدام و اظبشان بودم. چطور ممکن است منحرف    |
|         | شده باشند؟                                       |
| پیرو    | تعجب من از رنگی شدن دخترهایت نیست رودی ،         |
|         | تعجب من از اینست که تو چطوری نتوانستی بوی گند    |

- افکارشان را درست زیر دماغت حس کنی .
- سعی نکن دخترهایم را متهم کنی پی‌یر . تو هم مثل من مطمئن نیستی که آن دوتا، کلود و سوفی بودند .
- ای مریم با کره! دیوانه شدی پسر؟ من با همین دوتا چشمهایم دیدمشان، از همین چند قدمی، چطور میتوانم مطمئن نباشم؟ من ، از همان لحظه‌ای که از نرده‌ها پریدند این‌ور ، شناختمشان . بتو هم که گفتم پسر ، همان‌موقع بلافاصله به‌ات نگفتم ، ها ؟
- این بدترین بلائی بود که این توله سگ‌ها میتوانستند بسرم بیاورند .
- باید جلوی‌شان را بگیرم رودی . و گرنه موقعیت کاملاً خراب میشود . خودت متوجهی که ؟ ( مکث ) خدا کند هنوز زیاد منحرف نشده باشند .
- اوه نه ، نه پی‌یر ، نه ! حتماً اشتباهی پیش آمده . من مطمئنم .
- سعی داری چی‌چی را حاشا کنی پسر ؟
- نه ، نه ، اصلاً باور نمیکنم .
- ( سکوت ممتد )
- فکر میکنی زنت ، آنا ، اوهم خبر نداشت !
- مطمئنم پی‌یر ، باید اشتباهی پیش آمده باشد .
- اگر آناهم رنگی شده باشد چی ؟ فکر نمیکنی اوهم همدستشان ...
- کافی است پی‌یر . چرا اینقدر سعی میکنی موضوع را قطعی کنی ؟

- پی‌پرو      زن و بچه‌ات بوی گند گرفته‌اند رودریگو . شاید هنوز  
بطور قطعی سرخ سرخ نشده باشند ، وای رنگی  
قطعی است .
- رودریگو      ( بافریاد ) اینطور نیست !
- پی‌پرو      قطعاً همینطور است پسر ، مگر اینکه دلت بخواهد  
خودت را بکوری بزنی .
- رودریگو      نه مرد ، نه . تو را خدا اینقدر نیش‌زن ، ممکن است !  
بگذار حواسم را جمع کنم .
- پی‌پرو      تو اگر میتوانستی حواست را جمع کنی ، زن و  
بچه‌هایت به بیراهه نمیافتادند .
- رودریگو      به‌ات اخطار میکنم پی‌پرو . سعی نکن بمن بقبولانی که ....  
پی‌پرو      ( برمیخیزد ، بافریاد ) چی چی را بتو بقبولانم پسر ؟ دوتا  
توله سرخ پس انداختی ، هرشب هم توی بغل يك  
سرخ بو کنندو میخوابی ، اما نه خودت فهمیدی و نه  
حالا میخواهی بفهمی . خجالت دارد والله !
- رودریگو      ( برمیخیزد ) تو حرامزاده از کجا اینقدر مطمئنی که  
داری محاکمه‌ام میکنی ؟
- پی‌پرو      من اگر جای تو بودم خفه‌شان میکردم ، باهمین دستهایم .
- رودریگو      ای رذل بی‌همه چیز ! پس چرا معطلی ؟ برو لوشان  
بده ، همین را میخواهی ؟
- پی‌پرو      خیال میکنی میگذارم سه تاسرخ لعنتی همینطوری  
راست راست برای خودشان بگردند ؟ آنهم حالا که  
حسابی شناخته‌امشان ؟ ها پسر ؟ فکر کردی اینقدر خائنم ، ها ؟
- رودریگو      نوکثافت ، اگر کاری به کارت نداشته باشند حاضری

همینجا محکومشان کنی و یکی يك تیر خلاص توی  
کله‌شان بزنی . درست نمیگویم ؟

پی‌رو      مسلم است که محکومشان میکنم . توهم باید بکنی  
سرکار مأمور ویژه !

رودریگو      آنها دخترم هستند لعنتی ، این را نمی‌فهمی ؟

پی‌رو      ولی آنها سرخ‌اند ، مگر نه ؟

رودریگو      سرخ هم باشند دختر های من هستند ، بتوجه ؟

پی‌رو      اگر سرخ باشند ، دشمن اند . حتی اگر دختره‌ای

توهم باشند . دشمن ، دشمن است پسر . دشمن دوست  
داشتنی ، هیچ جای دنیا وجود ندارد .

رودریگو      تو کثافت فکر میکنی که ...

پی‌رو      من فقط به اسپانیا فکر میکنم ، همین .

رودریگو      ( راه می‌افتد ) من میشناسمت که چه بیشرفی هستی

( چند قدم نرفته ، برمیگردد ) خوب گوشه‌ای‌ت را باز کن

سرکار دیاز ! اگر فکر کردی که پایم را توی تله گیر

انداختی ، کور خواندی .

پی‌رو      رودی فلك زده ! فقط پایت نیست که توی تله افتاده .

تاخر خره‌ات افتاده‌ای توی هچل ، کجای کاری !

رودریگو      اگر از این جاسوس‌بازی‌هایت درمورد من دست نکشی

يك گلوله حرامت میکنم . از نزدیکترین فاصله ....

پی‌رو      ( باوحشتی ساختگی ) اوه ، مادر مقدس !

رودریگو      خودت خوب میدانی که اگر لازم باشد ، میکنم

( باگامهای عصبی خارج میشود )

« پرده »

پر دۀ سوم

## صحنه

میزی دريك رستوران درجه ۲.  
پی‌یرو، پشت‌میز نشسته است و روزنامه‌ای را ورق  
می‌زند. گهگاه، نگاهی به ساعتش می‌اندازد و جرعه‌ای  
می‌نوشد. تعداد بطری‌های آبجوی روی‌میز، زیاد  
است.

اندکی بعد، سرو کله رودریگو، با حالتی شتابزده،  
ظاهر می‌شود.

|                                                            |         |
|------------------------------------------------------------|---------|
| عصر بخیر پی‌یر. عذر می‌خواهم که دیر کردم.                  | رودریگو |
| (روزنامه‌اش را تا می‌کند) پس آنایغام را بتو رساند؟         | پی‌یرو  |
| آره. می‌بینی که خودم را رساندم.                            | رودریگو |
| یقین داشتم که می‌آئی. بنشین.                               | پی‌یرو  |
| (در حال نشستن) خیلی منتظرت گذاشتم؟                         | رودریگو |
| عیب ندارد. فقط با اندازه خوردن يك بطر آبجو تأخیر<br>داشتی. | پی‌یرو  |
| توی ترافیک ماندم. خوردم به شلوغی تظاهرات.                  | رودریگو |

الکی خوشها، از روهم نمی روند!

پی پرو (درحالیکه روزنامه اش را ول می کند روی میز) آره، اینجا

هم نوشته که بعد ازظهر توی میدان جمع می شوند .

دیگر کارشان رسمیت پیدا کرده ، ماسد قحبه ها !

اینکارشان نوعی توهین بشرافت همه ماست.

رودریگو چرا اینهمه آبخو باهم سفارش دادی؟ خبری است ؟

پی پرو چند تا دلیل قانع کننده دارم. یکی اینکه مجبور نباشم

بعد از خالی شدن هر بطری، منت گارسن را بکشم. دوم اینکه

نمی خواهم از اولین بطری که شروع می کنم ، تا

آخرین بطر، بینشان هیچ وقفه ای بیافتد . سوم اینکه

از میزی که فقط بطری خالی رویش باشد متنفرم .

چهارم اینکه راه را برای چانه زدنهای توبسته باشم ،

تا هی نق نزنن که دیگر بس است. پنجم اینکه نشان

بدهم امشب واقعاً خیال دارم رفع تشنگی کنم تابشوم

مثل چی؟

رودریگو يك بشكۀ پلمپ شدۀ آبخو؟

پی پرو بارك الله پسرا وششم اینکه فرصت داشته باشیم همه

حرفهایمان را بزنیم .

رودریگو حرفهایمان؟ کدام حرفها؟

پی پرو می خواهی همینطور رسیده نرسیده برویم سر موضوع

اصلی؟ فعلاً به آبخو برس!

رودریگو کدام موضوع اصلی؟ سردر نمی آورم . موضوع

چی است، پی پرو؟ وقتی آنها داشت پیغامت را بمن

می داد، خیلی پکر بود.

|         |                                                                                       |
|---------|---------------------------------------------------------------------------------------|
| پی یرو  | آنا؟ برای چی؟                                                                         |
| رودریگو | می گفت صدای پی یرو با مواقع دیگر فرق داشت...                                          |
| پی یرو  | راستی؟                                                                                |
| رودریگو | می گفت توی تلفن خیلی خشك باش صحبت کردی و حتی به احوالپرسیش هم جواب ندادی. چرا پی یرو؟ |
| پی یرو  | دست خودم نبود. نمی توانستم خودم را راضی کنم که باش مهربانتر باشم.                     |
| رودریگو | چرا نتوانستی؟ آنا که کاریت نکرده.                                                     |
| پی یرو  | چطور نکرده! مگر حتماً باید مستقیماً کاری با خود من کرده باشد، ها پسر؟                 |
| رودریگو | با هیچ کس نکرده پی یو، پاك پاك است.                                                   |
| پی یرو  | پاك پاك؟ در حیرتم، چطور میتوانی این حرف را بزنی؟                                      |
| رودریگو | باز هم تکرار می کنم پی یرو، آنا از من و تو هم پاك تر است.                             |
| پی یرو  | ولی مادر دخترهایت که هست، نیست؟                                                       |
| رودریگو | در مورد دخترها هم اشتباه می کنی. قضیه بآن صورتی که تو فکر می کنی نیست.                |
| پی یرو  | این حرفها از تو بعید است پسر!                                                         |
| رودریگو | باور کن پی یو. فکر نکن که چیزی هست و من دارم از تو پنهانش می کنم.                     |
| پی یرو  | رودی، رودی! از اداهایت دست بردار. این اداها بخرج من نمی رود، نمی فهمی؟                |
| رودریگو | ادائی توی کار نیست که بخرجت برود یا نرود.                                             |

پی‌پرو      واقعاً نیست؟ توداری سعی میکنی دو تاسرخ را زیر  
 دامن مخفی کنی، آنهم جلوی دوتا چشم من، باز  
 هم میگوئی ادائی در کار نیست؟

رودریگو      ولی آنها سرخ نیستند. چرا اینقدر پافشاری میکنی  
 که به آنها انگ بچسبانی؟

پی‌پرو      نیستند؟

رودریگو      قسم میخورم.

پی‌پرو      کاش حق با تو بود. اما (مکث) چرا نمیخوری؟  
 (خودش مینوشد) تا گرم نشده باید کلك همه بطریها  
 را بکنیم.

رودریگو      (در حالیکه توی لیوانش آبجو میریزد) باور کن پی‌پرو،  
 سوء تفاهم شده.

پی‌پرو      اگر واقعاً سوء تفاهم باشد من کمک میکنم تا  
 برطرف شود.

رودریگو      البته که سوء تفاهم است. البته که باید کمک کنی. سوء  
 ظن تو کاملاً بیخود است.

پی‌پرو      البته، البته. مخصوصاً که دوستان زیادی هم توی  
 اداره امنیت ملی دارم که میتوانند بما کمک کنند.  
 خودت میدانی که، مگر نه؟

رودریگو      آره، خیلی از تو ممنون میشوم اگر قضیه را از  
 دوستان هم‌جو یا بشوی. اینطوری نگرانی همه‌مان  
 رفع میشود. نمیدانی آنشب که از پارک رفتم خانه،  
 چه جهنمی راه انداختم. شام را برای همه کوفت  
 کردم. کمر بندم را باز کردم و افتادم به جانشان.

سوفی را انداختم زیر لگد. کلود را گرفتم زیر شلاق. آنارا بستم به فحش خواهر و مادر. رسوائی کامل! همه‌اش بخاطر سوء تفاهمی که توی پارک پیش آمده بود. اینست که می‌گویم حتماً از دوستان در این مورد جویا بشوی تا خیال همه‌مان راحت بشود.

پی‌پرو

(خیره شده بمخاطب) همینکار را هم کردم رودی. یعنی جویا شدم، درست فردای همان شبی که با فحش و فضحیت توی پارک از من جدا شدی. برای همین بود که به خانقات تلفن زدم تا بیائی اینجا.

خوب تقصیر خودت بود. بیخود و بیجهت عصبانیم کرده بودی، و گرنه...

رودریگو

نتیجه‌اش می‌دانی چی شد؟

پی‌پرو

چی شد پی‌پرو؟

رودریگو

باعث شد که سوءظنم از بین برود.

پی‌پرو

دیدم، نگفتم! خوشحالم که...

رودریگو

علتش هم این بود که اصلاً بیخودی شک داشتم.

پی‌پرو

واقعاً هم که بیمورد بوده. خوشحالم که قضایا روشن شد.

رودریگو

من بیشتر از تو خوشحالم. چون بهر حال ممکن بود

پی‌پرو

اشتباه بکنم. آنوقت هیچوقت خودم را نمی‌بخشیدم.

منکه از همان اول به‌ات گفته بودم نظرت اشتباه

رودریگو

است.

ولی نظرم اشتباه نبود.

پی‌پرو

نبود؟

رودریگو

پی‌رو      نه‌رودی، نبود. بعد از اینکه خوب جویا شدم، شکم  
تبدیل به یقین شد.

رودریگو      چه می‌خواهی بگوئی؟  
پی‌رو      می‌خواهم بگویم که دخترهای تو سرخ‌اند.  
رودریگو      دروغ است!

پی‌رو      دوتا سرخ واقعی پسر، متوجهی؟  
رودریگو      دروغ است، دروغ محض!  
پی‌رو      چرا، چرا! از واقعیت فرار نکن. منطقت کجا رفته  
پسر، ها؟

رودریگو      پس تو رفتی جاسوسی‌شان را کردی؟ جاسوسی‌دوتا  
بچه را؟

پی‌رو      توهم که مثل سرخ‌ها حرف می‌زنی. من اگر بروم و  
ته و توی قضیه دوتا خائن به مملکت را در بیاورم،  
اسمش جاسوسی است، ها؟ چرا؟ چون دخترهای تو  
هستند؟ برای همین جاسوسم؟

رودریگو      خائن به مملکت؟

پی‌رو      درست همین چیزی هستند که گفتی. تو که من را  
میشناسی رودی، هرکاری که برای اسپانیا لازم باشد  
انجامش می‌دهم. ملاحظه هیچکس و هیچ چیز را هم  
نمی‌کنم.

رودریگو      ولی کاری را که کردی، اسمش جاسوسی است. از  
روی غرض هم اینکار را کردی.

پی‌رو      اشتباه میکنی پسر. هیچ غرض و مرضی توی کار نیست.  
مصلحت اسپانیا در بین است. بخاطر اسپانیا رودی،

فقط همین .

رودریگو

بخاطر اسپانیا یا خودت؟

پیرو

نه، انصافت کجا رفته! بگذار چیزی را برایت تعریف کنم . پسر من بنیفاس ، آنموقعها که دوازده سیزده سالش بود، یکدفعه نمیدانم سرچه موضوعی به دستگاه فحش داد. بی معطلی خواباندم توی گوشش . طوری که دهنش پر خون شد. حتی وقتی هم که دیگر برای خودش مردی شده بود، باز نمیدانم سرچه موضوعی (مکث) فکر می کنم سر محاکمه چندتا باسکی بود (مکث) آره سر همین بود (مکث) بهر حال سربك همچین موضوعاتی بددهنی کرد. حتی ایندفعه مستقیماً به خود «رهبر»<sup>۱</sup> فحش داد. میدانی چکار کردم؟ همان کار را. خواباندم توی گوشش .

(صدای ضربه‌ای از بیرون: شترق!)

صدای بنیفاسیو : این آخرین بارت باشد که بطرف من دست دراز میکنی پدر. دفعه دیگر تحمل نمی کنم )  
حسابی یکه خورده بود. فکر نمی کرد اینطوری نوکش را بچینم. ولی من به اش گفتم که اگر بشنوم بیرون از چهار دیواری خانه ، یا توی هر جمع دیگری باز هم از این گاهها بخورد ، نه تنها پوزه اش را خرد می کنم ، بلکه حتی معرفیش می کنم به پلیس . میفهمی ؟

(صدای فریاد بنیفاسیو از بیرون : لازم نیست خودت

---

۱ - Caudillo لقبی برای ژنرال فرانکو و بمعنای رهبر . مثل لقب

فوهرر (پیشوا) برای هیتلر و لقب دوچه (رئیس) برای موسولینی و غیره . م

را بمن بشناسانی پدر! من بیست سال است که پسر  
 توام. خوب می دانم که زیر سایه چه دیوی دارم نفس  
 می کشم. فضای این خانه بوی گند گرفته، مرد!  
 باعثش هم افکار و رفتار شرم آور تو است. از وقتی  
 که مادرم مرده، تو از بدهم بدتر شدی. تبدیل شدی  
 به يك هیولای دائم الخمر. هیچکس نمی تواند تحملت  
 کند، حتی من که پسر ت هستم. تو همه چیزت مسخ  
 شده. از همه چیزت بوی جهنم می آید. تو این خانه  
 را تبدیلش کرده ای به يك اسپانیای کوچک، يك  
 اسپانیای کوچک با همه کثافات موجود در اسپانیای  
 بزرگ. این دیگر جهنم در جهنم است. من شاید نتوانم  
 از اسپانیای بزرگ دل بکنم، اما از این جهنم کوچک  
 می توانم. همین کار را هم می کنم. همین الان! دیگر  
 حاضر نیستم حتی یک دقیقه توی این آشغال دانی بمانم.  
 تو دشمن منی، نه پدر من. من با دشمنهایم می جنگم،  
 بهر قیمتی. لعنت به شما!

صدای چند گام شتابناک و صدای شدید دربی که  
 محکم بهم کوبیده می شود)

و واقعاً هم دیگر بخانه برنگشت. سربند همان قضیه  
 بود که قهر کرد و از روزاز رفت به ویزکایا. حالایش  
 هم، با آنکه تنها پسر است و بیشتر از همه کس دوستش  
 دارم، اگر بشنوم باز پایش را کج گذاشته، از تقصیرش  
 نمی گذرم. می دهمش دست پلیس. فکر میکنی اگر  
 لازم باشد، نمیکنم؟ چرا، خوب هم میکنم. حقش  
 هم همینست. اسپانیا برای من همه چیز است. همه چیز

منهم برای اسپانیاست. منی که بانیفاس، بایکناپسرم،  
باپسرتنی خودم این کار را حاضرم بکنم، آنوقت  
میخواهی گناه دختر تعمیدی ام را نادیده بگیرم. هاپسر،  
چنین توقعی از من داری؟

(سکوت ممتد)

رودریگو چیزی را که راجع به تحقیقات گفتی، حقیقت که  
نداشت پی‌بر، همینطور الکی گفتی، اینطور نیست؟  
واقعاً اینطور فکر میکنی؟ الکی؟

رودریگو فکر می‌کنم خواسته‌ای سربسرم بگذاری.  
پی‌رو رودی بیچاره! دخترهایت باندازه کافی سربسرت  
گذاشتند. دیگر جایی برای من نمانده.

رودریگو آنها بچه‌اند پی‌بر. دوتا دختر بچه بیشعور. کارشان را  
نباید جدی گرفت.

پی‌رو خودشان که خلاف اینرا نشان دادند. نشان دادند که  
برعکس ظاهرشان، چندان هم بچه نیستند. تسوی  
کارشان هم خیلی جدی‌اند.

رودریگو ولی تو که میدانی بچه‌اند پی‌بر. خودت از همه چیزشان  
خبر داری.

پی‌رو جاییکه تو خودت از هیچ چیزشان خبر نداری، من  
داشته باشم؟

رودریگو آخر خبری نبوده، خودت هم که اینرا میدانی لعنتی!  
پی‌رو من فقط میدانم که سوفی، تازه توی این خط افتاده.  
می‌شود گفت که دلش بی شعوری او بوده. اما کلودیا،  
اوه! این یکی يك چیز دیگر است!

- رودریگو      یعنی پاك نیست ؟
- پی‌رو      پاك ؟ چی داری میگوئی رودی ؟ فعال است، یکی از فعالترینشان .
- رودریگو      یکی از فعالترین کی‌ها ؟
- پی‌رو      معلومست ، خرابکارها !
- رودریگو      کلود ... ؟
- پی‌رو      آره پسر. يك سرخ دو آتشف است . آنقدر سرخ که حتی چشم راهم میزند. تو چطور اینهمه مدت متوجهش نشدی .
- رودریگو      دست‌بردار پی‌رو! يك دختر بچهٔ محصل چه فعالیت می‌تواند داشته باشد ؟
- پی‌رو      از من میپرسی ؟ برو از خودش بپرس که چه فعالیت‌هایی می‌تواند داشته باشد ؟
- رودریگو      اگر دلش هم بخواند نمی‌تواند. آخر کجا ؟
- پی‌رو      توی کالج. آره توی کالج . مگر کالج برای این جور خرابکاریها بدجائی است ؟
- رودریگو      یعنی بین يك مشت بچهٔ محصل فسقلی ؟ امکان ندارد !
- پی‌رو      اوه ، تو را خدا اینقدر بچه بچه راه نیانداز پسر. کلود همه‌اش سه چهار سال از پسر من کوچکتر است، کجایش بچه است ؟
- رودریگو      هنوز به سن قانونی هم نرسیده پی‌رو، چطور میگوئی بچه نیست ؟
- پی‌رو      سرخ بودن يك بیماری است رودی ، يك بیماری خطرناك و لاعلاج . چه ربطی به سن و سال آدم دارد .

آدم خودش که مرض را انتخاب نمی کند، مرض است  
 که آدم را انتخاب می کند. فقط کافی است که کمی  
 بی احتیاط باشی ، آنوقت زرتی، مبتلایش می شوی.  
 رودریگو ولی او برای مبتلا شدن به این جور مرضها ، هنوز  
 خیلی جوان است .

پیرو منطق داشته باش پسر! عقلت کجا رفته ، ها؟ طوری  
 حرف میزنی که انگار تابحال يك سرخ جوان ندیدی.  
 خوب کلود توهم يك سرخ هفده ساله است ، این  
 کجایش عجیب است؟

رودریگو (به نجوا) کلود من ! (سکوت) بفرض هم که توی  
 کالج فعالیتی داشته ، همه جوانها از این فعالیتها دارند.  
 اینکه چیزی را ثابت نمیکند.  
 واقعاً نمیکند؟ پیرو

رودریگو نه ، چکار کرده ؟ بگو! شعرهای لورکا<sup>۱</sup> را خوانده؟  
 کنفرانس داده ؟ انشای بودار نوشته ؟ چکار کرده  
 آخر؟

پیرو فعالیت دختر تو تنها به کالج مربوط نمیشود رودی .  
 از من بشنو. دختر تو يك پایش توی اتحادیه کارگران  
 است و يك پای دیگرش توی سندیکای معدنچی ها.

---

۱- Federico Garcia Lorca شاعر و درام نویس پر آوازه اندلسی،

که بخاطر شیوه زندگی ، آثارش و مرگش ، «به شاعر خون» شهرت دارد. در ۱۹  
 اگوست ۱۹۳۶ (در خلال جنگ داخلی اسپانیا) بجرم آزادیخواهی و مبارزه در  
 راه جمهوری ، در خانه دوستش در گرانادا (قرناطه) دستگیر شد . فالانژیستهای  
 فرانکو پس از آنکه وادارش کردند تا قبر خودش را بادستهای خودش حفر کند ،  
 تیربارانش کردند. م

|         |                                                                                                                                           |
|---------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| رودریگو | مزخرف است !                                                                                                                               |
| پیرو    | دختر تو یکی از فعالترین پیکهای «فوآ» است ...                                                                                              |
| رودریگو | فوآ ؟ مزخرف است !                                                                                                                         |
| پیرو    | فعالیت کلودیای تو یکی دو تا نیست .                                                                                                        |
| رودریگو | همه این حرفها مزخرفاتی است که تو از توی شکمت در آوردی .                                                                                   |
| پیرو    | ای مریم مقدس ! بسرت زده ؟<br>(سکوت)                                                                                                       |
| رودریگو | تو این چیزها را از کجا فهمیدی ؟ از دوستانهایی که توی اداره امنیت داری ؟                                                                   |
| پیرو    | طبیعی است ، پس از کجا میخواستی بدانم ؟                                                                                                    |
| رودریگو | با این حساب ، پس آنها هم تمام این چیزها را میدانند ، مگر نه ؟                                                                             |
| پیرو    | مسلم است ، خودشان بمن گفتند . مگر متوجه نیستی ، هاپسر ؟                                                                                   |
| رودریگو | اگر خودشان همه این چیزها را درمورد کلود میدانند ، خوب ، پس چرا تابحال آزادش گذاشتند ؟ به لطف رفاقت تو ؟ ملاحظه کی را میکنند ؟             |
| پیرو    | هی ، گوش کن پسر . . . !                                                                                                                   |
| رودریگو | تو گوش کن پیرو ! خودت خوب میدانی که هر کدام از این فعالیتها به تنهایی کافی است تا آدم را معلق کنند . پس اداره امنیت چرا مأمور نميفرستد که |

---

1- FUA (F.U.A) Federacion Universitaria  
Espanola (فدراسیون دانشجویان چپ)

دستگیرش کنند؟ چرا پی‌یر؟ مگر کارشان همین نیست؟  
ای رودی بی‌عقل! هیچ فکر نمی‌کردم تو اینقدر صاف  
و ساده باشی! خوب قضیه روشن است. شاید باین  
دلیل است که هنوز مدارك کافی جمع نکردند.

پی‌یر و

اگر هنوز مداركشان کافی نیست، یعنی که هنوز مطمئن  
نیستند. و اگر هنوز مطمئن نیستند، پس چرا چنان  
مزخرفاتی را راجع به او به تو گفتند؟

رودریگو

من از کجا بدانم چرا؟ شاید منتظراند سربرزنگاه  
مچش را بگیرند، یعنی وقتی که دیگر نتواند حاشا کند و  
مجبور بشود اطلاعات بیشتری به‌اشان بدهد. احتمالش  
نیست؟

پی‌یر و

دلایلت قانع‌کننده نیست پی‌یر. داری آسمان ریسمان  
می‌بافی.

رودریگو

جروبحث الکی نکن رودی، ازمن بشنو. اینها دلایل  
من نیست، دلایل اداره امنیت است. این دلایل باید  
آنها را قانع کند، نه تورا. منطقت کو، هاپسر؟  
(سکوت)

پی‌یر و

تازه، ازهمه این حرفها گذشته، من خودم چیزهایی  
راجع به فعالیت‌های مخفی کلودیا کشف کردم که اداره  
امنیت هنوز بوئی ازشان نبرده. کافیت مدارك کم را  
در اختیارشان بگذارم تا بقیه‌اش را بچسبند.

چه مداركی؟

رودریگو

مدارك زیاد!

پی‌یر و

خوب، به منم بگو. چه مداركی؟

رودریگو

پی‌یرو دست بردار پسر! بگویم که چه بشود، بروی همه کارها را خراب کنی؟

رودریگو کدام کارها را خراب کنم؟ اصلاً معلوم هست ...

پی‌یرو کارهای همه را.

رودریگو سردر نمی‌آورم پی‌یرو، از منظورت سردر نمی‌آورم. چه نقشه‌ای توی آن کله لعنتی ات کشیدی؟ برای کی، من یا کلود؟

پی‌یرو اینقدر نقشه نقشه نکن. با این اداهایت نمیتوانی کاری بکنی که من احساس گناه کنم. من دارم همان کاری را میکنم که باید بکنم. همان کاری که وظیفه‌ام حکم میکند. آنوقت تو ...

رودریگو راستی که تو آدم پست و ناجوری هستی پی‌یرو، یک جو دوستی هم سرت نمیشود!

پی‌یرو واقعاً؟ تو دوستی سرت میشود؟

رودریگو بله که می‌شود. حداقل بیشتر از تو سرم می‌شود.

پی‌یرو این چیز است که تو می‌گوئی. ازدیگران هم بهرس!

رودریگو دیگران کی‌ها هستند، تو؟

پی‌یرو مثلاً یکیش هم من!

رودریگو بسیار خوب، می‌پرسم! من چه کار غیردوستانه‌ای در حق تو کردم؟

پی‌یرو واقعاً نکردی؟

رودریگو کردم؟ بگو! یا الله بگو، چی بوده؟

پی‌یرو لازم نیست رندی کنی!

رودریگو (با فریاد) خوب، حرف بزن لعنتی، بگو که چکار

کردم ؟

پی پرو

(عصبی) مگر این تو نبودی که رفتی سر مأموریت ویژه برای من کار شکنی کردی ؟ مگر این تو نبودی که باعث شدی حکم مأموریت را با سم من ننویسند ؟ غیر از تو کی بود ، هاپسر ، غیر از تو کی بود ؟

رودریگو

مأموریت ویژه حق تو نیست . خودت هم این را میدانی .

پی پرو

پس حق کی است ، تو ؟ همه اش تو ؟

رودریگو

پس بهمین خاطر است که سعی داری برای کلودیا پاپوش بدوزی ، درست حدس زدم ؟

پی پرو

صدایت را پائین بیاور پسر !

رودریگو

(بی اعتنا) علتش همین است ، اینطور نیست ؟

پی پرو

کلودیا يك سرخ است . این چه ربطی به مأموریت ویژه من و تو دارد ؟

رودریگو

ربطش اینست که من پایم را کنار بکشم . همه سعی و تقلایت بخاطر همین موضوع است .

پی پرو

گوش کن رودی . . .

رودریگو

تو گوش کن سرکار دیاز ، کور خواندی ! اگر تو کله شقی ، من هم کله شقم . میخواهی دست و پنجه نرم کنی ؟ حرفی نیست . میخواهی کلودیا را بهانه کنی ؟ باز هم حرفی نیست ، بکن . مدارکت را رو کن . به جاسوس - بازیت ادامه بده . هر کاری که از دستت بر می آید بکن .

پی پرو

عاقل باش پسر ! گوش کن ببین . . .

رودریگو

(بر میخیزد) برو لوش بده ، برو لوش بده حرامزاده ،

چرا معطلی؟

(لیوان آبجو را بر میدارد و به صورت پی‌رو می‌باشد.  
پی‌رو عکس‌العملی نشان نمیدهد و رودریک‌گوشتابان  
از رستوران خارج می‌شود.)

«پرد»



پردهٔ چهارم

---

## صحنه

---

اطاقی در خانه پی‌یرو.

پی‌یرو روی صندلی جنبانی نشسته و در حالیکه تاب  
می‌خورد ، به نقطه نامعلومی خیره شده است .  
(سکوت)

صدای ضربه‌هائی که به درب اطاق زده میشود بگوش  
میرسد. پی‌یرو، بی آنکه از تاب خوردن باز بایستد:  
بیاتو !

درب پشت سر او باز میشود . رودریگو با سرور و  
آشفته و غصه‌دار در آستانه درب ظاهر میشود ، و  
همانجا به چهارچوبه در تکیه میدهد.

(بی آنکه سر بر گرداند) میدانستم که می‌آئی . برای همین  
بود که در حیات را باز گذاشتم .

پی‌یرو

(از همانجا) چرا آن کار را کردی پی‌یرو، چرا ؟

رودریگو

نمیخواهی بنشینی ؟

پی‌یرو

رودریگو      چرا زیر قرارمان زدی ، برای چی ؟  
 پی‌یرد      دیگرقراری باقی نمانده بود تا زیرش بزنم یا نزنم .  
 رودریگو      تقصیر من بود ؟  
 پی‌یرد      نبود ؟  
 رودریگو      (جلو می‌آید) منکه به نفع تو کنار رفته بودم . منکه پای  
 قرارمان ایستاده بودم . منکه مأموریت ویژه را برای  
 تو گذاشتم . غیر از این بود ؟  
 پی‌یرد      چه فایده ؟  
 رودریگو      من چه گناهی دارم ؟ مگر من و کیلشان بودم ؟  
 (پی‌یرد همانطور تاب می‌خورد و جوابی نمیدهد)  
 چرا آن کار را کردی پی‌یرد ؟ چرا رفتی لویش دادی ؟  
 (پی‌یرد جواب ، تاب می‌خورد)  
 تو گفتی که اگر من پایم را از مأموریت ویژه بکشم  
 کنار ، تو هم در عوض ، کلود را فراموش میکنی .  
 مگر قرارمان همین نبود لعنتی !  
 پی‌یرد      (بهمان حال) چرا رودی ، قرارمان همین بود . ولی  
 وقتی که مأموریتی در کار نباشد ، دیگر چه قراری ؟  
 رودریگو      تقصیر من بود که محاکمه خراب شد ؟ تقصیر کلود  
 بود ، هان ؟ بما چه ؟  
 پی‌یرد      بهر حال دختر تو که يك سرخ هست ، نیست ؟  
 رودریگو      من همیشه اینرا به تو گفتم ، باز هم می‌گویم . تو آنقدر  
 رذلی که آدم عفش می‌گیرد حتی بتو فکر کند .  
 پی‌یرد      هم مسلکهای کلود تو ، با آن تظاهرات کثیفشان همه چیز  
 را بهم زدند . آنقدر اغتشاش راه انداختند که سرو

صدای همه را در آوردند . آن کثافتها باعث شدند که دادگاه از اعدام ۹ تا بوگندوی سرخ ، ۹ تا خائن که فقط و فقط مستحق مرگ بودند، صرف نظر کند و بفرستدشان به دادگاه مرکز.

این وسط کلود چه گناهی داشت آخر ؟

رودریگو

این سرخهای مادر قحبه‌ای که تسوی میدانها جمع میشوند و اغتشاش راه میاندازند کی‌ها هستند، غیر از موجودات منحرفی مثل کلودیای نازنین تو؟

پی‌پرو

تو از چی ناراحتی حرامزاده؟ از اینکه ۹ تاسرخ‌جان بسلامت بردند یا از اینکه مأموریت ویژه ات بهم خورد ، هان ؟

رودریگو

(پی‌پرو، خاموش، تاب میخورد)

جواب نمیدهی ، هان؟ برایت صرف ندارد؟

(پی‌جواب، تاب میخورد)

واضح است چرا ! اگر اعتراف کنی، آنوقت خودت هم از خودت خجالت میکشی ، اینطور نیست؟

(جوابی نمی‌آید. پی‌پرو کماکان به تاب خوردنش ادامه

میدهد. رودریگو، درمانده، روی کاناپه‌ای در مقابل

او می‌نشیند)

«سکوت ممتد»

تو کی خبردار شدی ؟

پی‌پرو

حوالی ظهر، توی پایگاه .

رودریگو

من از دیشب میدانستم که صبح دستگیرش میکنند.

پی‌پرو

پس چرا چیزی بمانگفتی؟ چرا هیچ اشاره‌ای . . .

رودریگو

بی پرو      که چکار کنید ، قایمش کنید ؟ اینکه کارش را بدتر می کرد ، هاپسر ، نمیکرد؟

رودریگو      حداقل توی پایگاه که میتوانستی من را در جریان بگذاری .

بی پرو      من صبح توی پایگاه نبودم ، رودی .

رودریگو      (بافریاد) پس کدام گوری بودی لعنتی ؟ رفته بودی نتیجه شاهکارت را تماشا کنی ؟

بی پرو      نه رودی ، باور کن ، اینطور نبود. دنبال کار دیگری بودم .

«سکوت ممتد»

رودریگو      صبح توی راه کالج گرفتندش . بمحض اینکه از اتوبوس مدرسه پیاده شد.

(از بیرون ، صدای خوش و بش و گفت و شنود محصلین ،

برزمینه صدای کار کردن موتور اتوبوس مدرسه ،

بگوش میرسد. سروصداها حاکی از پیاده شدن محصلین

از اتوبوس است.

صدای آمرانه ای شنیده میشود : کلودیا واله را ؟

صدای کلودیا : بله ، خودمم .

صدای مأمور به سایرین : شماها بهتر است بروید سر کلاستان بچه ها ،

اینجا جمع نشوید. بفرمائید!

صدای کلودیا : یعنی چه ؟ موضوع چی است؟

سروصدای بچه ها رفته رفته محو میگردد و اتوبوس

مدرسه نیز برآه می افتد و دور میشود.

صدای مأمور : از این طرف خواهش میکنم.

صدای کلودیا : کجا ؟ برای چی؟

صدای مأمور : زیاد طول نمی‌کشد خانم واله را، فقط چندتا سؤال.  
 صدای کلودیا : ولی من دیرم می‌شود، کلاس دارم.  
 صدای مأمور : خواهش می‌کنم خانم. مقاومت نکنید.  
 صدای کلودیا : مقاومت؟ برای چی؟ شما کی هستید؟  
 صدای مأمور : گارد امنیت ملی. بفرمائید برویم.  
 صدای کلودیا : ولی من باشما نمی‌آیم.  
 صدای مأمور : بگیرید و بیاندازیدش توی ماشین.  
 صدای کلودیا : چکار می‌کنید، ولم کنید وحشی‌ها!  
 صدای مأمور : صدایش را ببر!

صدای کلودیا : (در حال تقلاو کشمکش) ولم کنید جانی‌های...  
 کلامش قطع می‌شود. صدای کشمکش مختصر، باز و بسته شدن درب ماشین و سپس براه افتادن اتومبیلی  
 بگوش می‌رسد)

یکی از معلم‌های کالج تلفن زد به آنها و موضوع را به‌اش خبرداد. آنها هم سعی کرد توی پایگاه با من تماس بگیرد. خلاصه‌اش نزدیک‌های ظهر بود که فهمیدم چی شده (مکث) به دو سه جا تلفن زدم تا ببینم چکار می‌شود برایش کرد.

پی‌رو      با کی‌ها تماس گرفتی؟ توانستند کاری برایت صورت بدهند؟

رودریگو      نه. همه‌اش تقصیر تو حرامزاده بود. اداره امنیت هیچی راجع به کلود نمی‌دانست، فقط روی گزارش‌هایی که از تو رسیده بود اقدام کرد. باعثش فقط تو بودی، می‌فهمی؟

پی یو وظیفہ ام بود پسر . وظیفہ ہر اسپانیائی وطن پرست ہمین  
است . تو بودی ، نمی کردی ؟

(مسکوت ممتد۔ پی پرو کماکان تاب میخورد)

رودریگو آنها اذیتش میکنند.

پی یرو همینطور است .

رودریگو ممکن است شکمجه‌اش بدهند.

پی پرو بعید نیست .

رودریگو      ولی او هنوز بچه است . ممکن است وادارش کنند  
جرمهایی را قبول کند که اصلاً مرتکب نشده.

پی یو دیگر نه اینطور پسر، گمان نمیکنم.

اگر بیخودی بخوانند بلائی بسرش بیاورند، میکشمت  
پی پرو. مثل يك سگك میکشمت!

بی بی پرو چرا، چون به وظیفه ام عمل کردم؟ اینطوری قدردانی میکنی؟

رودریگو      ولی اگر اذیتش کنند، تو از دست من جان سالم بدر  
نمیبری ، قسم میخورم .

پی پرو      نترس ! دیگر اذیتش نمی کنند.

دو دریعو دیگر اذیتش نمی کنند؟ دیگر؟ پس یعنی تاحالا هر بلائی بوده سرش آوردند؟

پی‌یرو دست بردار رودی، منطقه کو، هاپسرو؟ طوری راجع به اداره امنیت حرف نزن که انگار يك مشت جنایتکار تویش نشسته‌اند! اگر گاهی خشونت‌ی به خرج میدهند بمخاطر ضرورت شغلیشان است. تو که خودت باید از همه چیزشان خبر داشته باشی.

کی از چی خبر دارد پی پرو؟ ما از چی خبر داریم؟ حتی نگذاشتند يك لحظه ملاقاتش کنم. حتی نگذاشتند پایم را توی اداره امنیت بگذارم. فقط باتلفن به این و آن توانستم از قضایا سردر بیاورم. آنوقت تو میگوئی من از همه چیزشان خبر دارم؟ اوه، نه!

(سکوت ممتد. پی پرو همانطور تاب میخورد)

پی پرو

من تا چند ساعت پیش در جریانش بودم. برای خود منم باور کردن اینکه کلودیا سرخ باشد، مشکل بود. برای همین، ماجرایش را دنبال کردم تا مطمئن بشوم.

(صدائی از بیرون، عصبانی و با فریاد.)

صدای بازجو: باچه کسانی تماس داشتی؟ جواب بده!

سکوت

صدای سیلی و ناله درد

: جواب بده! رابط کی ها بودی؟

سکوت

صدای سیلی های پیاپی و ناله درد

: جواب بده توله سرخ!

صدای کلودیا: کسی را نمی شناسم.

صدای بازجو: به نفع خودت است که هر چه را میدانی بگوئی.

سکوت

: بیخود خودت را به دردسر نیانداز احمق. هر قدر

بیشتر حرف بزنی، جرم خودت را سبکتر می کنی.

صدای کلودیا: چیزی ندارم بگویم

صدای سیلی و ناله درد

: حالا چی؟

سگوت

: باکی‌ها در تماس بودی؟ حرف‌بزن جنده خانم!

صدای کلودیا : باجائی در تماس نبودم .

صدای سیلی وناله درد

صدای بازجو : دروغ میگوئی . ما از همه چیزت باخبریم . اینها ،

این پرونده‌ای که روی میز من است ، می‌بینی؟ همداش

گزارشات نیست که از کارهای تو بما رسیده .

صدای کلودیا : من کار خلافی نکردم .

صدای سیلی وناله درد

صدای بازجو : این عکس را می‌شناسی ؟

صدای کلودیا : نه .

صدای سیلی

صدای بازجو : خوب نگاهش کن پتیاره !

صدای کلودیا : نه نمی‌شناسمش .

صدای بازجو : این یکی را چطور؟

صدای کلودیا : نه ، ولی قیافه‌اش آشناست .

صدای بازجو : از کجا می‌شناسیش .

صدای کلودیا : نمی‌شناسم ، فقط گفتم که قیافه‌اش آشناست .

صدای سیلی‌های پیاپی وناله درد

صدای بازجو : از کی تا بحال می‌شناسیش؟

صدای کلودیا : نمیدانم ، بار اولیست که می‌بینمش .

صدای بازجو : دروغ میگوئی . مدتی است که می‌شناسیش ،

او رابط بین گروه شما و سندیکای معدن‌داران بود .

درست نمی‌گوییم ؟

صدای کلودیا : حقیقت ندارد .

صدای سیلی وناله درد

صدای بازجو : مثل بچه آدم راست بگو، و گرنه پوستت رامیگنم.  
صدای کلودیا : چیزی ندارم بگویم.

صدای بازجو : بخودت رحم کن دختر. به بابا و ننه ات رحم کن .  
من پدرت را میشناسم ، آدم خوبی است. کاری نکن  
که آبرویش برود. وادارم نکن بدهم سر به نیستت  
کنند.

سکوت

: متوجه شدی چی گفتم ، کله خر؟

سکوت

صدای سیلی و ناله

: وقتی ازت سؤال میکنم ، جواب بده توله سگ!

صدای کلودیا : بله ، متوجه شدم .

صدای بازجو : خوب؟

صدای کلودیا : چیزی ندارم بگویم .

صدای بازجو : ای سرخ کثیف خائن حرامزاده!

صدای ضربه های پیایی و ناله ضعف

: از حال رفت . يك مشت آب بپاشید

به صورتش. هر طور شده باید حرف بزندا)

میدانی پسر ، لودادن کاودیا حداقل این حسن را داشت  
که ثابت کرد او يك سرخ است . يك سرخ دو آتشه  
خطرناك . مثل بقیه همپالکیهاش .

(بافریاد) دختر من هیچیش نبود . هر بلائی بود تو  
بسرش آوردی. اگر میخواستی شکستم بدهی، میبایست  
در مبارزه باخودم شکستم بدهی ، نه اینکه از دخترم  
بعنوان يك وسیله استفاده کنی. تو عمداً او را قربانی

رودریگو

- گودی نامرد ترسوا! تو مثل زنها جنگیدی .
- پی‌یرو کی واقعاً این وسط شکست خورده پسر ، ها ؟ فکر میکنی این ماجرا بضرر کی تمام شد؟
- رودریگو فقط بضرر دخترک بیچاره من !
- پی‌یرو اشتباهت همین است رودی . تو همیشه استعدادش را داشتی که اشتباه کنی.
- رودریگو چی شده ؟ از نتیجه کارهایت راضی نیستی ؟ دلت میخواد بیشتر از این شکنجه‌اش کنند ؟ دلت همین را میخواد، اینطور نیست؟
- پی‌یرو نه رودی، دلم این را نمیخواد. (مکث) فکر نمی‌کردم این کار را با او بکنند. دیگر شورش را در آوردند. اما خودمانیم پسر، دختر نر و پپه‌ای تربیت کردی.
- رودریگو خفه شو!
- پی‌یرو خیلی راحت زبانش را باز کردند. آن سرخ کوچولوی توهم اقرار کرد که فعالیت مخفی داشته .
- رودریگو نه ، حقیقت ندارد.
- پی‌یرو چرا ، رودی . خودش همه چیز را گفت . اما آدمهای زیادی را نمی‌شناخت که لو بدهد . تنها توانست سه نفر را که باش در تماس مستقیم بودند لو بدهد.
- رودریگو یعنی واقعاً با کسان دیگری هم در تماس بوده ؟
- پی‌یرو نمیدانم ، گفتم که ، ظاهراً فقط سه تای دیگر را می‌شناخت که اسمشان را داد.
- رودریگو کی‌ها بودند .
- پی‌یرو نمی‌شناسمشان. ساکن اینجا نبودند. من فقط یکیشان

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |         |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|
| را می شناسم .                                                                                                                                                                                                                                                                                                |         |
| کی ؟                                                                                                                                                                                                                                                                                                         | رودریگو |
| تو هم می شناسیش                                                                                                                                                                                                                                                                                              | پیرو    |
| کی ؟ (مکث) کی پیرو؟ سوفی؟                                                                                                                                                                                                                                                                                    | رودریگو |
| بنیفاس .                                                                                                                                                                                                                                                                                                     | پیرو    |
| بنیفاسیو ؟                                                                                                                                                                                                                                                                                                   | رودریگو |
| آره ، بنیفاسیو ، پسر من ؟                                                                                                                                                                                                                                                                                    | پیرو    |
| ای خدای بزرگ !                                                                                                                                                                                                                                                                                               | رودریگو |
| می بینی پسر ؟ می بینی چه افتضاحی یقه هردویمان را<br>چسبیده ؟ رسوائی از این بدتر می شود ، هاپسر ؟<br>(مکث) حماقت کردم که گذاشتم از پیشم برود . باید<br>حدس میزدم که استعداد اینجور کثافتکاریها را دارد .<br>کله خر نادان !                                                                                    | پیرو    |
| چه بلائی دارد سرمان می آید ، یامریم عذرا !                                                                                                                                                                                                                                                                   | رودریگو |
| باور نکردنی است . این سرشکستگی را نمیشود تحمل<br>کرد . پسر من يك سرخ باشد ! پسر من و يك سرخ !<br>اصلاً باهم جور درمی آید ؟ چطوری نتوانستم بفهمم !<br>چطوری پای او به ماجرا کشیده شده ؟                                                                                                                       | پیرو    |
| اصلش را نمیدانم . فقط میدانم گنجهای را که کلودیا<br>توی کالج داشت بازرسی کردند . تویش يك نامه گیر<br>آوردند که از ویزکایا برای دختری رسیده بود . از<br>همان نامه های آشغالی که فقط خرابکارها برای همدیگر<br>مینویسند (مکث) بالاخره وادارش کردند اعتراف کند<br>که نامه از طرف کی است . او هم نتوانست بیشتر از | پیرو    |

آن طاقت بیاورد و حقیقت قضایا را گفت .  
 رودریگو      مطمئنی که اشتباهی پیش نیامده ؟  
 پی‌پرو      آنها باید مطمئن باشند پسر، نه من . منطقت کو ؟  
 رودریگو      حالا کجاست ؟  
 پی‌پرو      پسرم ؟ در رفته .  
 رودریگو      در رفته ؟  
 پی‌پرو      آره ! همین ثابت میکند که رنگی بوده . احمق کله-  
 پوک ! خودش و پدرش را به گه میکشد و در میرود !  
 انگار با خارج شدن از ویزکایا ، همه چیز تمام میشود  
 (مکت) گیرش می‌آورند . هر جا که برود ، گیرش می‌آورند .  
 فقط امیدوارم این خانه را بعنوان مخفیگاهش انتخاب  
 نکند . دعا میکنم سرو کله‌اش حداقل این طرفها پیدا  
 نشود . چون در آن صورت هیچ نمیدانم که . . .  
 «سکوت»  
 رودریگو      فکر نمیکنی که کلود خواسته با لودادن پسر از تو  
 انتقام بگیرد ؟  
 پی‌پرو      یعنی شیطنت کرده ؟ نه ، از کلود بعید است . تازه ،  
 مگر میدانست که من توی نخ کارهایش هستم ؟  
 رودریگو      بعید نیست که بوبرده باشد .  
 پی‌پرو      تو که به‌اش نگفته بودی ، هاپسر ؟  
 رودریگو      از آنشبی که زدمش ، دیگر حتی يك کلمه هم با من  
 حرف نزد .  
 پی‌پرو      آنا چطور ؟  
 رودریگو      او هم چیزی از این بابت نمیدانست .

پی‌پرو

پس با این حساب هیچ کینه‌ای از من نداشت که بخواهد  
اینطوری از من انتقام بگیرد (مکث) نه، اگر می‌خواست  
دست به یک همچین کاری بزند، از همان اولش میزد،  
دیگر نمی‌گذاشت آنقدر اذیتش کنند.

رودریگو

اگر بفهمم کار دبا عمداً اینکار را کرده، از همه گناهانش  
می‌گذرم.

پی‌پرو

بیخود دلت را خوش نکن پسر. این سرخهای بوگندو  
هرچقدر کله خری که داشته باشند، از این خریته‌ها  
نمی‌کنند. تو که دیگر باید شناخته باشی.

رودریگو

ولی اگر اینکار را عمداً کرده باشد، من بعد می‌پرستمش!  
حیا کن رودی، از خودت خجالت بکش! بجای این  
مزخرفات فکر کن ما چه جور پدرهائی بودیم، چه  
گناهی کردیم که بچه‌هایمان باید اینقدر کثافت از آب  
دریابند. به این فکر کن پسر!

پی‌پرو

رودریگو

من میدانی به چی دارم فکر میکنم پی‌پر؟ به اینکه دختر  
من هنوز بسن قانونی نرسیده. فوقش برای چند  
صبح می‌فرستندش دارالتادیب، بعدش هم آزاد  
میشود. اما پسرتو؟ (برمی‌خیزد) امیدوارم محکوم  
به اعدامش کنند (بطرف درب اطاق راه می‌افتد. به درب  
نرسیده، برمی‌گردد) آنوقت بیا و سرگرفتن ماموریت  
ویژه‌اش بامن رقابت کن سرکار دیاز! اگر حکمش را  
بگیری، دویست پزتا گیرت می‌آید، دویست چوق  
جربنگی، پول خوبی است، نه؟

(درب را باز میکند که خارج شود)

(بدون آنکه سر بر گردانند. همانطور که تاب می‌خورد) مواظب  
سوفیایت باش رودی . نگذار این یکی هم خراب  
بشود.

(رودریگو خارج میشود)  
اسپانیا دیگر قانقار یا گرفته. بعضی از مرصهارا تا وقتیکه  
شروع نشده باشد ، می‌شود جلوبش را گرفت . اما  
وقتیکه شروع شد ، دیگر هیچکاری بدرد نمی‌خورد .  
(زمزمه میکند)

آه سرزمین مادر!  
فاتحه‌ات خوانده شده  
چونکه حسابی رنگی شده‌ای !  
(همانطور روی صندلی جنبانش تاب می‌خورد)

« پرده »



## از همين مترجم

منتشر شده است :

- |               |                         |                        |
|---------------|-------------------------|------------------------|
| انتشارات سحر  | ميگوئله ارتگا آلوارز    | ۱- از نيمه راه يك صحنه |
| انتشارات درفك | ميگوئله ارتگا آلوارز    | ۲- شطرنج يكطرفه        |
| انتشارات نوپا | ميليس سارتوريوس         | ۳- خدا را هيجي كن      |
| انتشارات ياور | بنيفاسيو خواكين پاسوداس | ۴- دومقاله از شيلي     |
| انتشارات سحر  | آماده‌ئو مارتى‌نز       | ۵- كنسرو فلسفه         |
| انتشارات سحر  | آماده‌ئو مارتى‌نز       | ۶- شدت برخورد          |
| انتشارات سحر  | آنتونيوا سكوئز ريناگا   | ۷- حد دواى             |
| انتشارات سحر  | حسين اقدامى             | ۸- طرح يك نقد          |



انتشارات درفك

۹۰ ریال